یک
قطره قطره
دریا

محمد هادی زاهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

یک قمقمه دریا : صد قصه و نکته از زندگی امام رضا علیه السلام

نویسنده:

محمدهادی زاهدی

ناشر چاپی:

انتشارات آستان قدس رضوی - به نشر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

یک قمقمه دریا : صد قصه و نکته از زندگی امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : زاهدی، محمدهادی، ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : یک قمقمه دریا : صد قصه و نکته از زندگی امام رضا علیه السلام/محمدهادی زاهدی[برای] سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی ، شرکت به نشر، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۲۰ص.

فروست : به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)؛ ۲۱۵۱.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۶۵۷-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۸۶(۱۴۶ص).

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- داستان

موضوع : Ali ibn Musa, Imam VIII -- Fiction

موضوع : داستان های مذهبی -- قرن ۱۴

موضوع : Religious fiction -- ۲۰th century

شناسه افزوده : شرکت به نشر(انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده : Behnashr Company(Astan Quds Razavi Publications)

شناسه افزوده : سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی

رده بندی کنگره : BP۴۷/۳۵/ز۲ی۸ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۹۱۸۳۷

اشاره

فهرست

ص:۸

۱۴۵ / -۱۸ شهادت

ص:۹

۱۱یک قمقمه دریا

مقدمه

آیینه ای جیبی در برابر خورشید گذاشته ام

قمقمه ای از آب دریا پر کرده ام

نقطه ای آبی از شرقی ترین کرانه ی آسمان ترسیم کرده ام یا برگ سبزی از باغ های بهشت...

ای آفتاب بلند مشرق! دست های خاکی من چگونه می تواند از شاخسار بلند خورشید تو نور بچیند؟! چگونه می تواند آبی بی کرانه ی آسمانت را در دفترچه ی خط کشیده ی زمین نقاشی کند؟!

تو؛ ای شرقی ترین نقطه ی طلوع! در آیینه ی مکدّر خاک نمی گنجی؛ حتی پرنده ی خیال را نیز در عیتّت بلند آفتابِ تو راهی نیست!

ای خودِ خورشید! چشمان شب زده ام را با رشته ای از اشک به پنجره ی فولادت دوخته ام تا از مشبک های آن، قطعه ای از بهشت را در این قاب مه آلود مهمان کنی و دلِ لبریز از امید و شوقم را به حلقه ی در دخیل بسته ام تا هیچ گره اش ناگشوده نماند.

ص:۱۱

ای خودِ مهربانی! بال زدن دست ها به سمت ضریحت استعاره نه؛ خودِ پرواز است و دست های من، ای باشکوه ترین جلوه ی ملکوت! همبال فرشتگان زائر، یک بغل قنوت به درگاه خدا آورده است تا گرمای زندگی زای آفتابی ترین دست خراسان را حس کند.

آقا! آمده ام که به شما سلام کنم؛

شما از خاتم انبیا تا خاتم اوصیا؛ آینه در آینه، جلوه گاه جمال خدایید؛ هر کس نشانِ خدا را می خواهد باید به نشانی شما بیاید و هر کس امید لطف خدا دارد باید راه خانه ی شما را بداند. گلدسته های حرم هایِ شما انگشتان زمین اند که صراط مستقیم را نشان می دهند و گنبدهای زرّین تان، راز طلاشدن را به خاکیان می آموزند.

شما اهل بیت نبوت اید و جایگاه رسالت...

خانه هایتان محلِ تردد فرشتگان است...

راه آسمان از خیابان شما می گذرد...

حق را با شما می توان شناخت...؛

اَلسَّلامُ عَلَیْکُم یَا أَهْلَ بَیتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوضِعَ الرِّسالَهِ...

ص:۱۲

دنیای ما دنیای شتابناکی است؛ حتی ادبیات نیز دچار همین شتاب آلودگی است. روزگار، روزگار ایجاز و گزیده گویی است؛ کمتر کسی حوصله ی خواندن کتاب های طولانی را دارد، شاید تنها در این مسیر شتاب زده، گاهی فرصتی فراهم شود که کتابی مختصر، چشمی را به سوی خود فرا خواند.

آنچه پیش روی شماست کتابی است کوچک، که کوشیده از هر دریایی از اقیانوس عظیم رضوی قمقمه ای بردارد...

تمامی منابع کتاب، همان گونه که در انتها آمده است از منابع دست اول اند و البته جویندگان باید برای آگاهی کامل، به اصل منابع مراجعه نمایند هر چند بسیاری از این منابع متأسفانه به فارسی ترجمه نشده اند.

این تنها یک برگ سبز است...

یک آینه ی جیبی...

یک قمقمه...

محمد هادی زاهدی

ص:۱۳

۱- ولادت

اشاره

ص:۱۵

ستاره

بی بی حمیده؛ همسر امام صادقC، کنیزی خرید که دختر یکی از بزرگان عجم بود. شبی بی بی حمیده در خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دید که به او فرمود:

«این کنیز را به پسرت موسی بده تا برای او فرزندی بیاورد که بهترین انسان روی زمین باشد!»

و حمیده، کنیز را به پسرش موسی ابن جعفر C داد. نام آن کنیز "نجمه"، یعنی "ستاره" بود؛ ستاره ای که خورشیدِ خورشیدها را به جهانیان هدیه کرد.(۱)

ص:۱۶

---

۱ - ۱. یَنابیعُ المَوَدّه، ص ۳۴۸ مادر امام رضاC کنیز بود، نام آن بانوی بزرگوار یکی از این نام هاست: ۱- نجمه ملقّب به امالبنین ۲- اروی ملقّب به شقراء نوبیه ۳- خیزران ۴- تکتم که چون از اهالی مرسیه بود به آن بانو "تکتم مرسیه" می گفتند. "مرسی" چنان که حموی در معجم البُلدان، ج ۵، ص ۱۰۶ گفته است، شهری در سواحل آفریقا بوده که در نزدیکی "بونه" قرار داشته است. بنابراین "شقراء نوبیه" نیز باید"شقراء بونیه" باشد و بر این اساس، این نظریه که مادر گرامی امام رضاC از اهالی مارسی در کشور فرانسه بوده، صحیح نیست.

نخستین سجده

بی بی نجمه می گوید: «علی را که در شکم داشتم ابداً احساس سنگینی نمی کردم و وقتی می خوابیدم، صدای آوایی ملکوتی از کودکی که در شکم داشتم می شنیدم که نام خدا را ترنّم می کرد».

وقتی فرزندم به دنیا آمد، دست هایش را روی زمین گذاشت و سر خود را به سمت آسمان بالا برد، لب های کوچک فرزندم تکان می خورد؛ انگار که با خدا سخن می گفت!»(۱)

ص:۱۷

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۵۰

خورشید در آغوش...

دیگر باید خورشیدِ خورشیدها طلوع می کرد؛ در باز شد، پرستار لبخند زد، امام کاظم علیه السلام به درون خانه شتافت، به نجمه نگاهی کرد و فرمود:

«هدیه ی خدای بزرگ مبارکت باشد!»

خورشیدِ خورشیدها در آغوش پدر، گوش به آوای خوش اذان و اقامه سپرده بود. آن روز یازدهم ذی قعده سال ۱۴۸ هجری قمری بود.(۱)

۱- . همان

سوّمین علی

پـدر، قطره ای از آب فرات در کام کودک نورسـیده چکاند و به سـجده افتاد.(۱) آسـمان آبی تر از همیشه تمـام ابرها را کنار زده بود تا مدینه را تماشا کند.

پس از علی ابن ابی طالبC و علی ابن الحسینC، سوّمین علی در خانه ی اهل بیت علیهم السلام طلوع کرده بود.

ص:۱۹

۱- . همان

واژه های آفتابی

"رضا"، "صابر"، "وفیّ"، "صادق"، "رضیّ"، "زکیّ"، "ولیّ" و... هر کدام لقبی بودند که برای نمایاندن پرتوی از پرتوهای خورشید ما آمده بودند؛ اما آیا دریا را می توان در قالب تنگ واژه ها محصور کرد؟ این جا واقعاً واژه ها کم می آورند...

ص:۲۰

از طلوع تا طلوع

از مـدینه تا توس فاصـله بسـیار است اما آقا این فاصـله ی بسـیار را در زمانی انـدک پیمودند. از مدینه طلوع کردند و در توس غروب؛ مثل خورشـید... از طلوع شـمس الشّـموس تا غروب ایشان فقط ۵۵ سال طول کشـید؛ هر چند که خورشـیدِ خورشیدها هرگز غروب نمی کند؛ این را از برق چشمان زائران مشتاق و تلألوء اشک های آنان می توان فهمید.(۱)

ص:۲۱

۱- . اصول کـافی، ج ۲، ص ۴۰۲؛ مشـهور است که آن حضرت در روز ۱۱ ذی قعده سال ۱۴۸ هجری قمری به دنیا آمدنـد و شهادت ایشان در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری بود.

۲- خانواده

اشاره

ص:۲۳

همسرانِ خورشید

"سبیکه" از خاندان همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ؛ ماریه ی قبطیه بود. "سبیکه"؛ همسر امام رضاC و مادر امام جوادC بود. تاریخ نویسان او را سرآمد زنان روزگار خود در علم و پارسایی می شناسند.

او سالیان دراز تنها همسر امام رضاC بود تا روزی که ولایت عهدی آن حضرت اعلام شد؛ آن روز مأمون دخترش "اُمّ حبیبه" را نیز به عقد آن حضرت درآورد.(۱)

ص:۲۴

۱- . همان، ج ۲، ص ۴۰۰ مأمون دختر دیگرش "اُمّ الفضل" را نیز به عقد حضرت جوادالائمه علیه السلام درآورد. شاید یکی از دلایل این کار اطلاع از زندگی اهل بیت علیهم السلام و کنترل مداوم آن ها بوده است و می دانیم که "اُمّ الفضل" کسی است که امام جواد علیه السلام را مسموم و شهید کرد.

فرزند یا فرزندان؟

گفته انـد امـام رضـا علیه السـلام چنـد فرزنـد داشـته انـد: محمـد، حسن، جعفر، ابراهیم، عـایشه، فاطمه و موسـی؛ ولی خود آقا فرمودند: «من بیش از یک فرزند نخواهم داشت اما از آن یک فرزند، فرزندان فراوان پا به عرصه ی وجود خواهند نهاد».(۱) و امام جواد علیه السلام نیز فرمودند: «شک و تردید از میان رفت؛ زیرا پدرم جز من فرزندی ندارد»؛(۲) تا کسی نتواند بگوید که او (امام رضا علیه السلام) نیست.

ص:۲۵

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۱

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲

۳- امامت

اشاره

ص:۲۷

این فرزند، جانشین من است

علی بن عبدالله هاشمی می گوید:

به اتفاق شصت نفر از دوستان و شیعیان در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده بودیم. حضرت امام کاظم علیه السلام وارد شدند. دست فرزندشان علی، در دستشان بود و فرمودند: «می دانید من کیستم؟»

گفتیم: «شما آقا و سرور ما هستید!»

فرمودند: «نام و نسب مرا بگویید!»

گفتیم: «موسی؛ پسر جعفر، پسر محمد علیهم السلام »

فرمودند: « این که با من است کیست؟»

گفتیم: «ایشان علی؛ پسر شماست!»

فرمودند: «گواهی بدهید که این فرزند من، در حال حیات من، وکیل من و بعد از این که از دنیا رفتم، وصی و جانشین من خواهد بود!»(۱)

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۴۵

چرا دیر کردی؟

حیدر بن ایّوب می گوید:

«جلسه ای داشتیم که در محلّه ی قبا تشکیل می شد. یکی از اعضای جلسه، محمدبن زید بن علی بود. یک روز محمد دیرتر به جلسه رسید. پرسیدیم: «چرا دیرکردی؟» گفت: «امام کاظم علیه السلام امروز هفده نفر از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه B را دعوت کرده بود و در جمع آن ها فرزندش علی را به عنوان وکیل در زندگی و جانشین پس از خود معرفی کرد».(1)

ص:29

1- . همان، ص 47

دوران امامت

امامت آقا ۲۰ سال طول کشید؛ ۱۰ سال در زمان هارون، ۵ سال در روزگار امین و ۵ سال در زمان مأمون. آقا در تمام این دوران همه ی تهدیدها را به فرصت تبدیل کرد و انقلابی بزرگ در حوزه ی فرهنگ

سامان داد.

ص:۳۰

۴- رضا

اشاره

ص:۳۱

رضا

می گویند: «مأمون به پدر شما لقب رضا داده است!»

امام جواد علیه السلام فرمودند: «نه! خدا این لقب را به او داد. چون او در آسمان رضای خدا بود و در زمین رضای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تمامی امامان پس از او...»

بزنطی(۱) یار دیرین امام رضا علیه السلام از جواد الائمه علیه السلام پرسید:

ص:۳۲

۱- . احمدبن ابی نصر بزنطی از روایت کنندگان بزرگ حدیث است. او محضر امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام را درک کرده، جزو یاران نزدیک امام رضا علیه السلام بود و در روزگار امام جواد علیه السلام نیز زنده بود. می گویند او ابتدا در امامت امام کاظم علیه السلام توقّف کرد و از واقفیان بود. واقفیان یعنی کسانی که امام کاظم علیه السلام را زنده و آخرین امام می پنداشتند؛ اما او با دیدن معجزات غیر قابل انکار از جانب امام رضا علیه السلام از اعتقاد خود دست برداشت و صمیمانه امامت آن حضرت را پذیرفت.

«مگر همه ی پدران شما چنین نبودند؟»

حضرت فرمودند: «چرا!»

گفت: «پس چرا پدر شما از میان همه ی آنان رضا نامیده شد؟»

فرمودند: «زیرا مخالفان و دشـمنانش نیز به او رضایت دادند همان گونه که دوسـتان و موافقانش از او راضی و خشنود بودند و به همین دلیل از بین همه ی پدرانم تنها او رضا نامیده شد».(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۱۳

۵- امتداد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

اشاره

ص:۳۵

هجده دانه رطب

ابن علوان می گوید: در خواب دیدم که کسی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به بصره آمده اند!»

پرسیدم: «کجا هستند؟» گفت: «در خانه ی فلانی». رفتم و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که نشسته اند و اصحابشان همراه آن حضرت اند. در مقابل پیامبر طبقی از رطب بود. ایشان مرا که دید مشتی رطب برداشت و به من مرحمت کرد. آن ها را شمردم؛ هجده دانه بود. از خواب برخاستم...

ص:۳۶

شنیدم که امام رضا علیه السلام به بصره آمده اند، پرسیدم: «کجا هستند؟» گفتند: «در خانه ی فلانی». رفتم و ایشان را در همان جایی دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده بودم. یارانش با او بودند و نزد آن حضرت طبقی رطب بود. امام رضا علیه السلام مرا که دیدند، مشتی رطب برداشتند و به من دادند، شمردم؛ هجده دانه بود.

گفتم: «کاش بیشتر بدهید!»

فرمودند: «اگر جدّم بیشتر داده بود، من هم می دادم».(۱)

۱- . مسند الامام الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۵۴

چه کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک تر است؟

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «من درباره ی نسب خودم و شما فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که ما و شما یکی هستیم؛ جدّ ما عباس؛ عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و مادر شما؛ فاطمهB، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اختلافاتی که بین پیروان ما هست ناشی از هیجان و تعصب بی دلیل است».

امام فرمودند: «در این جا مطلبی هست که اگر دوست داشته باشی می گویم و اگر نه، نمی گویم».

گفت: «این حرف را زدم که نظر شما را بدانم!»

ص:۳۸

حضـرت فرمودند: «اگر همین حالا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از پشت این پرده ظاهر شود و از دختر تو خواستگاری کند، آیا دخترت را به ایشان می دهی؟» گفت: «سبحان الله! آیا کسی هست که دخترش را به پیغمبر ندهد؟»

امام فرمودند: «خوب آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می تواند دختر مرا خواستگاری کند؟»

جواب روشن بود؛ چنین چیزی امکان نداشت.

مأمون سـکوت کرد، لحظاتی بعـد سـرش را بلنـد کرد و گفت: «به خدا قسم شـما از ما به رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم نزدیک ترید!»(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۵۶

۶– ولایت عهدی

اشاره

ص:۴۱

تنها چاره ی مأمون

نهضت های علویان همه جا را فرا گرفته بود، عرب ها از کشته شدن امین که نماد حکومت عربی بود خشمگین بودند. ایرانیان و خراسانیان دلبسته ی اولاد علی علیه السلام بودند. مأمون گیر افتاده بود؛ راه چاره تنها علی بن موسی الرضاC بود که علویان، اعراب و ایرانیان، همه او را سید و آقای خود می دانستند و این آغاز یک توطئه بود؛ توطئه ی ولایت عهدی...(۱)

ص:۴۲

۱- . مقاتل الطّالبین، صص ۳۳۹-۳۷۷ برخی از قیام های علویان در روزگار مأمون عبارتند از: - قیام "ابن طبا طبا" از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام ، در کوفه به همراهی سردار معروفش "ابوالسرایا" که حتی پس از وفات ابن طباطبا نیز ادامه یافت و حدود ۲۰۰ هزار نفر کشته بر جای گذاشت. - قیام "محمد دیباج"؛ فرزند امام جعفر صادق علیه السلام در مکه و حجاز - قیام "اسماعیل بن موسی بن جعفر C" در فارس - قیام "محمدبن حسین بن حسن" در یمن - قیام "جعفر بن زید بن علی" در واسط - قیام "زیدبن موسی بن جعفر C"، برادر امام رضا علیه السلام معروف به "زیدالنار" در بصره - قیام "ابراهیم بن موسی بن جعفر C"در یمن که او علاوه بر یمن، مکه را نیز به تصرف خود در آورد.

امید دل ها

مأمون داشت منت می گذاشت که بله، من بودم که برای شما چنین کردم... و من بودم که به شما ولایت عهدی دادم...

امام فرمودند: «من در مدینه که بودم، نوشته ام در شرق و غرب، حکم قانون داشت؛ با این تفاوت که آن موقع سوار استر خودم می شدم و در کمال آزادی و آرامش در کوچه های مدینه می رفتم و آن آزادی و آرامش برای من از همه چیز خواستنی تر بود.

می بینی که ولی عهدی تو چیزی به من نداده است».(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۱۶۵

مانند یوسف پیامبر علیه السلام

ریان بن صلت می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: «بعضی ها می گویند که علی بن موسی از زهد سخن می گفت اما ولی عهدی مأمون را پذیرفت!»

امام فرمودند: «خدا می داند که من این را نمی خواستم اما وقتی بین قبول ولی عهدی و کشته شدن باید یکی را انتخاب می کردم، قبول ولی عهدی را انتخاب کردم. وای بر آنان! آیا نمی دانند که یوسف علیه السلام رسول خدا بود اما وقتی ضرورت حکم کرد، سرپرستی خزاین عزیز مصر را پذیرفت...

مرا با اکراه و اجبار وادار کردند، مرا تا مرز نابودی بردند! از همه ی این ها گذشته، من در دایره ی ولایت عهدی وارد نشدم مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد. (یعنی ولایت عهدی هیچ سودی به حال من ندارد و من هیچ بهره ای از آن نمی برم و شرط هم کرده ام که در هیچ کاری دخالت نکنم).

من نزد خدا شکایت می برم و از او یاری می خواهم!»(۱)

۱- . همان، ج ۲، ص ۱۳۹

اگر خلافت مال توست...

اباصلت می گوید: مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «من فضل و علم و زهد و پارسایی وعبادت تو را می دانم، و می دانم که تو از من برای خلافت شایسته تری!» امام فرمودند: «من به بندگی خدا افتخار می کنم و با بی میلی و زهد نسبت به دنیا، امیدوارم که از شر آن نجات یابم و با پرهیز از حرام، امید به پاداش الهی بسته ام و با تواضع و فروتنی در دنیا امیدوارم که نزد خدا سربلند باشم».

مأمون گفت: « من می خواهم خودم را از خلافت عزل کنم، تو را خلیفه کنم و با تو بیعت نمایم!»

امام فرمودند: «اگر خلافت مال توست و خدا به تو داده، حق نداری آن را به دیگران واگذار کنی و لباسی را که خدا بر تنت پوشانده به تن دیگران بپوشانی و اگر مال تو نیست، باز حق نداری چیزی را که مال تو نیست به من بدهی».(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸

من شهید می شوم، نه خلیفه!

مأمون اصرار کرد: «باید قبول کنی!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «اگر به میل من باشد هرگز قبول نمی کنم!»

روزها گـذشت و تلاش مأمون بی نتیجه مانـد و به امام گفت: «اگر خلاف را نمی پـذیری ولی عهد من باش؛ تا پس از من، تو خلیفه باشی!»

امام علیه السـلام فرمودند: «پدرم موسـی بن جعفر از قول پدرانش، از قول امیرمؤمنان؛ علی و ایشان از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وسـلم برایم نقـل کرد که من پیش از تو، توسط سَم و مظلومانه شـهید خواهم شـد و فرشـتگان آسـمان و زمین برایم گریه خواهند کرد و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد!»

مأمون گفت: «من زنده باشم و کسی جرأت کند تو را بکشد یا حتی به تو اسائه ی ادب کند!!؟»

ولی او خوب می دانست که امام علیه السلام چه می گوید...(۱)

ص:۴۶

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸

می پذیرم اما...

مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! با این سخنان می خواهی شانه خالی کنی و این مسئولیت را نپذیری تا مردم بگویند که علی بن موسی، زاهد و بی اعتنا به مال و مقام است؟!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «به خدا از هنگامی که خدا مرا آفریده دروغ نگفته ام و به خاطر مردم دنیا اهل زهد نبوده ام و می دانم که تو چه قصدی داری!»

گفت: «چه قصدی دارم؟»

امام علیه السلام پرسیدند: «در امانم؟»

گفت: «بلی»

ص:۴۷

حضرت فرمودند: «تو می خواهی با این کار بگویی که علی بن موسی الرضا اهل زهد و پرهیز از دنیا نبوده بلکه این دنیا است که از او پرهیز کرده بود! ندیدید چطور ولایت عهدی را به طمع خلافت پذیرفت؟!»

مأمون عصبانی شد و گفت: «تو همیشه طوری با من رفتار می کنی که من ناراحت شوم. فکر کردی که از دست من در امانی! به خدا قسم اگر ولی عهدی را قبول نکنی تو را مجبور خواهم کرد و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد!...»

امام علیه السلام فرمودند: «خدا مرا نهی کرده است که خودم را به هلاکت افکنم؛ اگر قصه چنین است می پذیرم اما با این شرط که کسی را عزل و نصب نکنم و رسم و روشی را تغییر ندهم...»(۱)

ص:۴۸

۱- . همان

آغاز یک سند

«بِسم اِللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم؛

سپاس و ستایش خدایی را سزد که هر چه اراده کند انجام می دهد و هیچ کس توان سرپیچی از فرمان او را ندارد، به هیچ وجه نمی توان چیزی بر فرمان و اراده ی او افزود و به هیچ روی نمی توان از اجرای مقدرات او سر باز زد. او چشم های خیانتکار را می شناسد و از آنچه در سینه ها پنهان است، آگاهی دارد».(۱)

امام رضا علیه السلام با این چند جمله که در آغاز سند ولایت عهدی خود نوشته اند، تسلیم خود را در برابر فرمان خدا اظهار و توطئه ی دشمن خود را آشکار کردند.

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۱۸۳

ادامه ی سند

امام در همان سند نوشت:

«مأمون ولایت عهدی و فرمانروایی این سرزمین بزرگ را به من واگذار کرد تا اگر بعد از او زنده بمانم، این منصب و جایگاه از آنِ من باشد».(۱) و این، خبر از شهادت زود هنگام امام علیه السلام بود.(۲)

۱- . همان

۲- . مسند الامام الرّضا علیه السلام ، ص ۲۴

۷– در نیشابور

اشاره

ص:۵۱

در نیشابور

کجاوه ی طلایی رنگ امام رضا علیه السلام وارد نیشابور شد. نیشابور به استقبال آمده بود. جمعیت موج می زد. مردم با اشکِ شوق راه را آب می زدند. گریبان ها از شوق چاک می شد. عده ای خود را روی خاک انداخته بودند تا قدمگاه آفتاب را بوسه باران کنند.

ظهر شده بود، کسی قصد رفتن نداشت، علما و دانشمندان فریاد می زدند: «مردم بشنوید! گوش کنید! فرزند پیامبر را اذیت نکنید!...»

... سکوت برقرار شد. یکی گفت: «آقا می خواهند برای ما حدیثی بگویند!» مردم لباس های خود را کاویدند و قلم ها بیرون آمدند. قلم ها می خواستند کلمه هایی از جنس طلا بنویسند!(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۳۲

سلسله الذّهب

امام رضا علیه السلام فرمودند: «از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: از پدرم جعفربن محمد شنیدم که فرمود: از پدرم محمدبن علی شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که فرمود: از پدرم حسین بن علی شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود: از برادرم و پسرعمویم؛ حضرت رسول شنیدم که فرمود: از جبرئیل شنیدم که گفت: از حضرت باری تعالی شنیدم که فرمود:

" کَلِمَهُ لا إِلَهَ اِلَّا اللهُ حِصنِی فَمَن قَالَهَا دَخَلَ حِصنِی أَمِنَ مِن عَذَابِی؛

کلمه ی" لا اله الّا الله" برج و باروی من است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود".(۱)

استری که امام رضا علیه السلام بر آن سوار بودند؛ راه افتاد اما چند قدم جلوتر ایستاد؛ حضرت سر از کجاوه بیرون آوردند و فرمودند:

ص:۵۳

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷

«البته شرط هایی دارد و من یکی از شرط های آن هستم!»(۱)

ص:۵۴

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۲۷۷

۸- امام و مأمون

اشاره

ص:۵۵

مدرسه ای که تعطیل شد

به مأمون خبر دادند که امام رضا علیه السلام در منزلِ خود جلساتی تشکیل داده و در آن جلسات، مسایل مهم کلامی و دینی را برای مردم بیان می کند؛ مردم دسته دسته می آیند و می روند. هر کس می آید، شیفته ی آقا می شود و هر روز این جلسات، رونق بیشتری می یابد. مأمون به شدت عصبانی شد و دستور داد نگهبانان منزل حضرت از ورود مردم به خانه ی ایشان جلوگیری کنند.

روز بعد کلاس عالی درس تعطیل شده بود.(۱)

ص:۵۶

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۷۲

نماز عید

مأمون اصرار داشت که آقا نماز عید را بخوانند. امام رضا علیه السلام فرمودند: «با شما شرط کرده بودم که در هیچ کاری دخالت نکنم».

گفت: «می خواهم دل مردم با شما همراه شود!»

امام علیه السلام فرمودند: «مرا معذور بدارید!...»

مأمون بیشتر اصرار کرد.

امام علیه السلام فرمودند: «حالا که اصرار می کنی، بدان که من مانند جدم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز عید را خواهم خواند!»

گفت: «هر طور دوست دارید؛ انجام دهید!»

جارچی ها خبر را به اطلاع مردم رساندند که: «فردا نماز عید را حضرت رضا علیه السلام خواهند خواند!» آفتاب عید طلوع کرد، کوچه ها و خیابان ها در موج مردم گم شده بود، زن ها و کودکان روی پشت بام ها نشسته بودند، کارمندان و رجال دولت پشت در خانه ی آقا جمع شده بودند.

ص۵۷

حضـرت غسل عیـد کردنـد، عمامه ی سـفیدی بر سـر گذاشـتند... عصایی به دست گرفتند و از خانه بیرون آمدند، پا را که در کوچه گذاشتند؛ چهار تکبیر گفتند: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر عَلَی مَا هَدانا، ...»

صداها در آسـمان رها شد، مرو لرزید، پاهای آقا برهنه بود، رجال و لشـکریان از بالای اسب ها پایین پریدند، کفش ها از پاها می گریختند؛ الله اکبر... مأمون لرزید، وزیر خم شد و در گوش مأمون گفت: «اگر علی بن موسـی به مصـلا برسد، کار ما تمام است!»

قاصدِ مأمون، خود را به امام رضا علیه السلام رساند و گفت: «مأمون می گوید برگردید!»

مصلا در حسرت نمازی از جنس نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مانده بود...(۱)

۱- . اصول کافی، کتاب الحجّه، ج ۲، ص ۴۰۷

پشیمانی مأمون

مأمون شایستگی امام رضا علیه السلام را برای رهبری جهان اسلام رسماً تأیید کرده بود.

علویان که پراکنده و دسته دسته بودند، متحد شده بودند. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام علیه السلام قرار گرفته بود و دوستان ایشان از انزوا خارج شده بودند.(۱)

شاعران در مدح حضرت شعر می گفتند و عالمان با آزادی در محضر ایشان حضور می یافتند.

امام رضا علیه السلام از حاشیه ی جهان اسلام به متن آن انتقال یافته بودند. نام علی بن موسی الرضاC و سخنان ایشان نقل تمام محافل بود. مأمون از کار خودش خیلی پشیمان شده بود اما دیگر دیر بود...

۱- . طبری، ج۷، ص ۱۴۰

۹- خبر از آینده

اشاره

ص:۶۱

عبدالله، محمد را می کشد!

"حسن بن بشّار" می گوید:

امام رضا علیه السلام فرمودند: «عبدالله، محمد را می کشد!» گفتم: «یعنی می فرمایید عبدالله بن هارون(مأمون) محمدبن هارون (امین) را می کشد؟!»

حضرت فرمودند: «بله؛ عبدالله که در خراسان است، محمدبن زبیده را که در بغداد است، خواهد کشت!»

مدتی گذشت؛ آنچه را که فرموده بودند، دیدم!(۱)

۱- . اعلام الوری، ص ۳۲۳

یک ماه کمتر و بیشتر

حسین بن موسی؛ برادر امام رضا علیه السلام می گوید: در جمع تعدادی از جوانان بنی هاشم، دور امام رضا علیه السلام را گرفته بودیم. "جعفر علوی" از کنار ما رد شد؛ لباسش پاره و کهنه بود، به همدیگر نگاه کردیم و خندیدیم. امام علیه السلام فرمودند: «به زودی او را خواهید دید که اموال و همراهان فراوان داشته باشد!»

یک ماه کمتر و بیشتر نگذشته بود که "جعفر علوی" حاکم مدینه شد. وضعش خیلی خوب شد و هر روز او را می دیدیم که می رود و عده ی زیادی نوکر و حشم و خدم همراهش هستند.(1)

۱- . همان

من بارانی برداشته ام

حسین بن موسی بن جعفر علیهم السلام می گوید:

روزی آفتابی همراه امام رضا علیه السلام از شهر بیرون آمدیم تا سری از املاک آن حضرت بزنیم؛ امام فرمودند: «آیا با خودتان بارانی آورده اید؟»

گفتیم: «نه؛ هوا آفتابی است، از باران هم خبری نیست، چه نیازی به بارانی؟!»

امام فرمود: «من که بارانی برداشته ام...»

هنوز اندکی نرفته بودیم که هوا ابری شد و باران شدیدی باریدن گرفت و همه ی ما خیس آب شدیم!(۱)

۱- ۱. همان

بیچاره ها نمی دانند!

مسافر می گوید:

با امام رضا علیه السلام در منا بودیم که یحیی بن خالد برمکی به همراه تعدادی از اقوامش سوار بر مرکب از کنار ما رد شدند. گرد و خاکی راه انداخته بودند به طوری که گرد و غبار، سر و صورت ما را خاکی کرد.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«بیچاره ها نمی دانند که امسال چه بر سرشان خواهد آمد**!**»

امام علیه السـلام وقتی تعجب مرا دیدند، انگشت اشاره و وسطی خودشان را به هم چسباندند و فرمودند: «عجیب تر این که من و هارون مثل این دو تا خواهیم بود**!**»(۱)

همان سال هارون، برامکه را قتل عام کرد.

ص:۶۵

۱- ۱. همان، ص ۳۲۶

ای توس!

حمزه بن جعفر می گوید:

هارون از مسجدالحرام بیرون آمد، امام رضا علیه السلام فرمودند:

«چقدر خانه های ما دور و همسایگی مان نزدیک است ای توس! ای توس! ای توس! به زودی من و او(هارون) را همسایه خواهی کرد!»(۱)

۱- . همان

با محمد دیباج...

"محمد دیباج" در مکه در برابر حکومت مأمون شورش کرد؛ بیعت مأمون را شکست و خود را خلیفه خواند.

امام رضا علیه السلام نزد او رفتند و فرمودند:

«عموجان! پدرت[امام صادق علیه السلام] و برادرت [امام کاظم علیه السلام] را تکذیب مکن؛ زیرا این کار[خلافت تو] به سرانجام نمی رسد!» محمد دیباج سخن امام را نپذیرفت. سپاهیان مأمون به فرماندهی جلودی از راه رسیدند و جنگ در گرفت. محمد دیباج و نیروهایش شکست خوردند. محمد دیباج از جلودی امان خواست، او هم به محمد امان داد به این شرط که در حضور مردم اظهار ندامت کند.

محمد در مکه بالای منبر رفت، مجبور شد حرفش را پس بگیرد و گفت: «مردم! خلافت حق مأمون است، نه حق من!»(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۳

من به حمام نمی آیم!

مـأمون به گروهی از مزدوران خود گفته بود در حمـام سـرخس منتظر امام رضا علیه السـلام و "فضل بن سـهل" (وزیر مأمون) باشند و به محض این که وارد شدند؛ آن ها را بکشند...

او دعوتنامه ای برای امام علیه السلام و فضل بن سهل فرستاد که: «دوست دارم همراه فضل در معیّت شما به حمام برویم!»

امـام نوشـتند: «من دیشب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم را در خواب دیـدم که فرمود: "علی جان! فردا به حمام نرو!" بنابراین من صلاح نمی دانم که تو یا فضل فردا به حمام بروید».

مأمون نوشت: «سـید من! شـما راست گفتید، رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم هم راست گفت؛ من فردا به حمام نخواهم رفت اما فضل، خودش می داند!»(۱)

فضل به حمام رفت. دقایقی بعد فضل در خون خودش غوطه ور بود.

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۳۷۳

عمویت نمی میرد!

یحیی بن محمد بن جعفر می گوید:

«پدرم مریض شد. حضرت رضا علیه السلام به عیادت او آمد. عمویم اسحاق نشسته بود و خیلی گریه می کرد. امام رضا علیه السلام به من فرمودند:

"عمویت چرا گریه می کند؟"

گفتم: "به خاطر برادرش که دارد می میرد، گریه می کند".

امام فرمودند: "عمویت قبل از پدرت خواهد مرد!"

پدرم خوب شد و مدت ها زندگی کرد و عمویم پیش از پدرم مرد».(۱)

ص:۶۹

۱- . همان، ج ۱، ص ۲۲۳

اگر هارون یک مو از سر من کم کرد...

"محمدبن سنان" می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: «هارون همه ی مخالفانش را کشته است، شما هم اصلاً احتیاط نمی کنید و حرفتان را بی پروا می زنید؛ می دانید که از شمشیر هارون خون می چکد!»

امام فرمودند: «جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اگر ابوجهل یک مو از سر من کم کرد، من پیغمبر نیستم؛ من هم می گویم اگر هارون یک مو از سر من کم کرد، من امام نیستم!»(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۹

برای من گریه کنید!

وقتی آقا می خواستند از مدینه به سمت مرو حرکت کنند، اقوام وخویشان خود را جمع کردند و فرمودند: «برای من گریه کنید!»(۱)

صدای شیون و فریاد از خانه ی امام رضا علیه السلام بلند شد؛ آن ها فهمیدند که دیگر آقا را نخواهند دید.

حضرت، دست پسرشان امام جواد علیه السلام را گرفتند، او را به کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و گفتند: «یا رسول الله! ابوجعفر(امام جواد علیه السلام) را به تو می سپارم!» امام جواد علیه السلام گریه کردند و گفتند: «بابا! به خدا قسم تو داری نزد خدا می روی که مرا به جدّم سپردی!»(۲)

ص:۷۱

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۱۷

۲- . اثبات الوصیّه، ص ۳۴۹؛ المناقب، ص ۱۹۶

هنوز فرزندی نداشت!

"محمدبن اسماعیل بزیع" می گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: «آیا امامت به دایی یا عموی امام منتقل می شود؟» حضرت فرمودند: «خیر» گفتم: «به برادر چطور؟» فرمودند: «خیر» گفتم: «پس در این صورت امام بعد از شما کیست؟» فرمودند: «فرزندم». تعجّب کردم؛ امام تا آن موقع فرزندی نداشتند!(1)

ص:72

1- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص 411

هیچ کس نمی دانست

ام--ام رض--ا علیه السلام ب--رای بعض-ی از دوس--تان خود نوشتند: «از احمدبن سابق ملعون سرشکافته دوری کنید!»

هیچ کس نمی دانست سر او شکافته است! روزی احمد سرش را برهنه کرد؛ همه شکاف سرش را که در زیر موهایش پنهان بود دیدند. او واقفی بود و در اواخر عمر به شراب خواری و گناه گرفتار شده بود.(۱)

۱- . همان، ص ۷۸۲

ای بغداد!

روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: «ان شاء الله به بغداد می رویم و چنین و چنان می کنیم!»

امام رو به مأمون کردند و فرمودند: «تو به بغداد خواهی رفت!»

وقتی مجلس خلوت شد از امام علیه السلام پرسیدم: «قصه ی بغداد چه بود؛ مگر شما به بغداد نمی روید؟!»

حضرت فرمودند: «مرا به بغداد چه کار؟! نه من بغداد را می بینم و نه بغداد مرا خواهد دید!»(۱)

و امام در مسیر بغداد؛ در توس شهید شدند

ص:۷۴

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۴۷۱

.

۱۰- مناظرات

اشاره

ص:۷۵

کدام عیسی؟

پیشوای مسیحیان بود. او را به نام"جاثلیق" صدا می زدند. با عالمان مسلمان بحث می کرد که شما و ما نبوت عیسی علیه السلام را قبول داریم؛ همه ی ما می گوییم عیسی علیه السلام زنده است و همه ی ما می گوییم محمد صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفته است. بیایید همه ی ما آنچه را که مورد قبول همگان است بپذیریم و آنچه را که مورد قبول همه نیست، رها کنیم!

این موضوع را در جلسه ی مأمون و در حضور امام رضا علیه السلام نیز مطرح کرد.

مأمون نگاهی به امام علیه السلام انداخت، حضرت فرمودند: «من به پیامبری عیسی علیه السلام و کتاب او و بشارت های او و به پیروانش ایمان دارم». سپس افزودند: «اما ای مسیحی! ما به عیسایی ایمان داریم که به محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان دارد».(۱)

۱- . همان، ج ۱، ص ۳۱۸

عبادت عیسی علیه السلام

امام رضا علیه السلام خطاب به "جاثلیق" فرمودند: «تنها اشکالی که بر عیسای شما داریم این است که خیلی کم نماز می خواند و روزه می گرفت!»

جاثلیق قیافه ای حق به جانب گرفت و گفت: «اتفاقاً عیسی علیه السلام همه ی روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می گذراند!» امام رضا علیه السلام فرمودند: «برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟» جاثلیق که عیسی علیه السلام را خدا می دانست، درمانده شد.(1)

ص:۷۷

۱- . همان، ج ۱، ص ۳۲۱

پیامبران یا خدایان؟

یکی گفت: «چرا شما نصرانیان عیسی علیه السلام را می پرستید؟»

"جاثلیق" گفت: «کسی که مرده را زنده کند و کور مادرزاد و پیس را شفا دهد، مستحق پرستش است!»

امـام رضـا علیه السـلام فرمود: «"یسع علیه السـلام " (از پیامبران بنی اسـراییل) روی آب راه می رفت و کور مادرزاد و پیس را شفا می داد، "حزقیل علیه السلام " سی و پنج هزار نفر را که شصت سال از مرگشان گذشته بود زنده کرد...

"ابراهیم علیه السـلام " مرغ های سـربریده و قطعه شـده را زنده کرد، "موسـی علیه السـلام "... اگر حرف تو درست باشد باید همه ی این پیامبران، خدا باشند؟!»(۱)

ص:۷۸

۱- . المناقب، ج ۲، ص ۶۹۹

موقعیت و مقام سلیمان

"سلیمان مروزی" دانشمند بزرگ علم کلام بود. نزد مأمون آمد. مأمون برای او سنگ تمام گذاشت، هدیه های بسیار به او داد و گفت:

«علی بن موسی الرضا از حجاز نزد ما آمده است؛ اگر مایلی بیا و با او مناظره کن!»

سلیمان گفت: «نمی خواهم در محضر شما و بنی هاشم از او چیزی بپرسم که نتواند جواب بدهد و در نتیجه، مقام و موقعیتش از بین برود».

مأمون لبخند شیطنت آمیزی زد و گفت: «اتفاقاً هدف من همین است؛ بیا که تو می توانی این کار را انجام دهی!»

جلسه که برگزار شد این سلیمان بود که موقعیت خودش را از دست داده بود.(۱)

ص:۷۹

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۷

۱۱- عالم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم

اشاره

ص:۸۱

کتاب های امام رضا علیه السلام

مسندالامام الرّضا علیه السلام ؛ که در تهران، قم، یمن، مشهد و بیروت چاپ شده است. این کتاب مجموعه روایاتی است که امام رضا علیه السلام از پدران خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند.

الرِّسَالَه الذَّهبِیه؛ درباره ی طب و پزشکی است و در نجف و قم چاپ شده است.

امالی الامام الرّضا علیه السلام ؛ که آن را "برادرِ دعبل خُزاعی" یعنی "علی بن علی خُزاعی"، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.

کتاب های منسوب به امام رضا علیه السلام را در مجموع بیش از ۲۰ جلد می دانند.(۱)

۱- . تدوین السنه الشّریفه، صص ۱۷۷-۱۸۲

با زبان هندی

از اهالی هندوستان بود؛ شنید مردی از مردان خدا که عرب زبان است به خراسان آمده، دوست داشت او را ببیند. راه افتاد و سراغ آن مرد خدایی را گرفت. نزد او بردندش. عربی بلد نبود؛ به زبان خود سلام کرد. جوابش را به زبان هندی دادند.

گفت: «در جستجوی شما از هند تا این جا آمده ام».

امام رضا علیه السلام فرمودند: «درست آمده ای؛ هر چه می خواهی بپرس!»

او پرسید و امام مانند کسی که هیچ گاه از هندوستان بیرون نرفته، تمام سوالاتش را با لهجه ی او پاسخ گفتند!(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۵

تفاوت در معجزات پیامبران

"ابن سکّیت" عالمی بزرگ بود، از امام رضا علیه السلام پرسید: «چرا خدا موسی علیه السلام را با معجزه ی ید بیضا (دست درخشان)، و عیسی علیه السلام را با معجزه ی طب، و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را با معجزه ی سخن فرستاد؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خدا وقتی موسی علیه السلام را فرستاد؛ زمان، زمان سِحر و جادو بود و خدا چیزی به او داد که از عهده ی هیچ یک از جادوگران ساخته نبود...

وقتی عیسی علیه السلام را فرستاد؛ روزگار پزشکی و پیشرفت علوم پزشکی بود و خدا چیزی به عیسی علیه السلام داد که از عهده ی هیچ پزشکی ساخته نبود مثل زنده کردن مرده... و وقتی محمد صلی الله علیه و آله وسلم را فرستاد؛ روزگار سخنوری بود و خدا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم معجزه ای داد که سکه ی آنان را از رونق انداخت...» "ابن سکّیت" گفت: «والله هیچ کس را مثل تو ندیده ام و نخواهم دید!»(1)

۱- . الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۴

هجده هزار مسأله

"محمـدبن عیسـی یقطینی" می گوید: «وقتی دیدم مردم در مورد امام رضا علیه السـلام اختلاف نظر دارند، مسائلی را که از او پرسیده بودنـد جمع کردم؛ هجـده هزار مسأله بود که به همه ی آن ها جواب داده بودند».(۱) بسیاری از علمای اهل سنّت در کتاب های خود از محمـدبن عیسـی این مسائل را روایت کرده انـد از جمله: "ابوبکر"؛ خطیب بغـدادی در کتاب تاریـخ خود، "ثعلبی" در تفسیرش، "سمعانی" در رساله اش، "ابن معتز" در کتابش و...

ص:۸۵

۱- . المناقب، ج ۴، ص ۳۵۰ نویسنده ی کتاب کشف الغمّه در ج ۲، ص ۳۳۰ این کتاب می گوید: «آنچه از علی بن موسیC در زمینه هـای مختلف علوم، حکمت، روایـات، منـاظره با پیروان ادیان و مکاتب، تفسـیر، طب و... نقل شـده است بیشتر از آن است که در شمار آید».

کتابی در آستین

"حسن بن علی وشاء" از واقفیان بود؛ او معتقد بود که امامت، به امام موسی کاظم علیه السلام پایان یافته و آن حضرت، آخرین امام است. او می گوید:

سوال های زیادی را نوشته و در کتابی گرد آورده بودم که برخی از آن سوال ها مربوط به روایاتی بود که از پدران علی بن موسی الرضا علیهم السلام در کتابم نوشته بودم و می خواستم با این سوال ها علی بن موسی الرضاC را آزمایش کنم. روزی کتاب را در لباسم گذاشتم و به سمت خانه ی امام رضا علیه السلام رفتم. می خواستم در تنهایی کتاب را به او بدهم. وقتی به در خانه ی علی بن موسی الرضاC رسیدم، جلوی در، عده ای از

ص:۸۶

مردم را دیـدم که نشسـته انـد و مشـغول گفت وگو هسـتند. رفتن به داخل خانه امکان نداشت. به دنبال چاره ای بودم تا بتوانم وارد شوم که غلامی از خانه بیرون آمد و گفت:

«حسن بن علی وشاء؛ پسر دختر الیاس بغدادی کدام یک از شماهاست؟» برخاستم و گفتم: «منم»

گفت: «به من دستور داده اند که این کتاب را به تو بدهم، بیا بگیر!»

کتـاب را از دست غلاـم گرفتم، در گوشه ای نشسـتم و شـروع به خوانـدن کردم. به خـدا قسم در آن کتـاب، مسـأله به مسـأله، جواب هایم داده شده بود... من دیگر واقفی نبودم».(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۲۹

امامان، امام اند!

"سلیمان جعفری" می گوید:

نزد امام رضا علیه السلام بودم. خانه ی آن حضرت مملو از جمعیت بود. مردم یکی یکی سوال می کردند و آن حضرت جواب می دادند. جواب ها آن قدر عالی بود که در دلم گفتم: «این خانواده، شایسته ی پیامبری اند!» وقتی مردم رفتند، امام رو به من کردند و فرمودند:

«ای سلیمان! امامان، عالم و بردبارند و بی خبران، آن ها را پیامبر می پندارند در حالی که امامان، پیامبر نیستند».(۱)

ص:۸۸

۱- . همان

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم

"امام موسی کاظم علیه السلام " فرزندانشان را جمع کردند و فرمودند:

«این برادرتـان "علی بن موسـی"، "عالم آل محمـد علیهم السـلام " است. مسایل دینی خودتان را از او بپرسـید و به هر چه می گوید عمل کنید! زیرا من از پدرم؛ "جعفر بن محمد" شـنیدم که فرمود: "عالم آل محمد علیهم السلام " از نسل توست، کاش من او را می دیدم! او همنام امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام است».(۱)

ص:۸۹

۱- . اعیان الشّیعه، ج ۴، ص ۱۰۰

کتاب طلایی

"یوحنّابن ماسویه" و "جبرائیل بن بختیشوع" و دیگر پزشکان و فیلسوفان، نزد مأمون گرد آمده بودند. موضوع جلسه، مسایل پزشکی بود. امام رضا علیه السلام در طول جلسه ساکت بودند. مأمون گفت: «یا اباالحسن! شما چه می فرمایید؟»

امام علیه السلام فرمودند: «من نظریاتی دارم که آن ها را خواهم نوشت».

مأمون از مرو به بلخ رفته بود. برای حضرت نوشت: «الوعده؛ وفا!» امام علیه السلام کتابی نوشت شامل علم تشریح، زیست شناسی و بهداشت، وظایف الاعضا، علم الامراض و علم تغذیه و آن را برای مأمون فرستاد. مأمون دستور داد این کتاب را با آب طلا بنویسند و نام کتاب، "رساله ی ذَهبِیه" شد.(۱)

ص:۹۰

۱- . "رساله ی ذهبیه"در کتاب شریف "عیون اخبار الرّضا علیه السلام "، به طور کامل درج شده و در طول تاریخ شرح های فراوانی بر آن نوشته شده است. این رساله در عین اختصار، مهم ترین اصول بهداشت، باکتریولوژی، فیزیولوژی، آناتومی و. را به زبان قابل فهم آن روزگار در خود گرد آورده است.

۱۲- تفسیر

اشاره

ص:۹۱

برترین فضیلت علی علیه السلام

مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید:

«بزرگ ترین و برترین فضیلتی که در قرآن برای امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام آمده است چیست؟»

امام علیه السلام فرمودند: «آیه ی مباهله که خدا فرموده: "... فَقُل تَعالَوْا نَدعُ أبنَآءَنَا وَ أبنَآءَکُم وَ نِسَآءَنَا وَ نِسَآءَکُم وَ أنفُسَنَا وَ أنفُسَکُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَلْ لَعنَتَ اللهِ عَلَى الکَاذِبینَ؛ ...[به مسیحیان نجران] بگو: بیایید ما پسرانمان را می آوریم؛ شما هم پسرانتان را بیاورید، ما زنانمان را می آوریم؛ شما هم زنانتان را بیاورید، خودمان هم می آییم؛ شما هم

ص:۹۲

خودتان بیایید؛ بعد همدیگر را نفرین کنیم و لعنت خدا را برای دروغگویان طلب کنیم!"(۱) در روز مباهله، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، حسن و حسینC را آورد که پسرانش بودند، فاطمهB را آورد که زن این خانواده بود و امیرمؤمنان؛ علی علیه السلام را آورد که به حکم خدای عزّ وجلّ، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود. (آن جا که فرمودند: خودمان می آییم) و از آن جا که هیچ کس از آفریدگان، برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیست؛ طبق فرموده ی خداوند، هیچ کس از نفس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برتر نیست».(۲)

۱- . سوره مبارکه آل عمران، آیه ی ۶۱ ۲. عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۳۲

۲- عیون اخبار الرّضا ، ج ۲، ص ۲۳

آفرین یا اباالحسن!

عـده ای از مسـلمانان معتقـد بودنـد که پیـامبران؛ معصوم نیسـتند و احتمـال خطـا و گناه در مورد آنان وجود دارد. "ابن جهم" همین سوال را از امام علیه السـلام پرسید. درباره ی حضرت آدم علیه السلام ، حضرت ابراهیم علیه السلام و... جواب گرفت تا رسید به یونس علیه السلام ...

پرسـید: «اگر چنان که شـما می گوییـد پیامبران؛ معصوم هسـتند، پس معنی این آیه که: "وَ ذَالنّونِ اِذ ذَهَبَ مُغَاضِبَاً فَظَنَّ أنْ لَن نَقـدِرَ عَلَیهِ...؛" [که معنای آن در نگاه اول چنین است که] یونس [وقتی دیـد دعایش مسـتجاب نشـد] خشـمگین شـد و رفت و گمان

ص:۹۴

کرد که از حوزه ی قدرت خدا بیرون رفته است... "(۱) چیست؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «"ذَالنّون"؛ یونس بن متی بود، خشمگین شد و رفت اما از دست قوم خود عصبانی بود (نه از کار خدا) و "ظن" یعنی یقین داشت(نه گمان کرد) "أنْ لَن نَقدِرَ عَلَیهِ" یعنی یقین داشت که ما بر او سخت نمی گیریم(نه این که بر او قدرت نداریم یا از حوزه ی قدرت ما بیرون رفته است) و این "نَقدِرَ" از قبیل این آیه است که: "وَ اَمّآ اِذَا مَاابتَلیهُ فَقَدَرَ عَلَیهِ رِزقَه...؛ اما آن گاه که خدا بنده ای را امتحان کرد و بر او سخت گرفت..." ۲ یعنی ترجمه ی آیه این است که: "یونس یقین داشت که بر او سخت نمی گیریم"».

مأمون گفت: «آفرین یا اباالحسن!»۳

ص:۹۵

۱- . سوره مبارکه انبیا، آیه ی ۸۷ ۲. سوره مبارکه فجر، آیه ی ۱۶ ۳. عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۲۰۲

گناه پیش مردم، نه نزد خدا!

مأمون پرسید: پس این آیه که درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و می فرماید: «لِیَغفِرَلَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ...؛ تا خدا گناهان گذشته و آینده ی تو را ببخشد...»(۱) چه؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: «نزد مشرکان مکه کسی گناه کارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود؛ آن ها ۳۶۰ بت داشتند و آن ها را می پرستیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و آن ها را به یک خدا دعوت کرد؛ این از نظر آنان گناهی نابخشودنی بود...

اما وقتی خدا مکه را به دست پیامبرش فتح کرد، سوره ی مبارکه ی فتح نازل شد و این آیه آمد که معنایش آن است که: " آنان دیگر تو را گناه کار نمی دانند و در آینده نیز آنانی که تو را هنوز گناه کار می دانند، دیگر گناه کار نخواهند دانست"؛ زیرا بعضی از مشرکان مکه ایمان آورده بودند و بعضی از مکه گریخته بودند، بنابراین پس از فتح مکه، دیگر پیغمبر در نظر هیچ کس از مردم، گناهکار به شمار نمی آمد».(۲)

۱- . سوره مبارکه فتح، آیه ی ۲

۲- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۱۹۶

فریب، استهزاء، نیرنگ

یکی پرسید در قرآن آمده است:

«الله یستهزیء بهم؛ خدا آن ها را ریشخند می کند!»

«سخرالله منهم؛ خدا آن ها را مسخره می کند!»

«مکروا و مکرالله؛ آن ها فریبکاری کردند، خدا نیز فریبشان داد!»

«یخادعون الله و هو خادعهم؛ ... و خدا به آن ها نیرنگ زد!»

آیا ریشخندکردن، مسخره کردن، فریب و نیرنگ با شأن خدا ناسازگار نیست؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خدا ریشخند و مسخره نمی کند و فریب نمی دهد و نیرنگ نمی زند؛ بلکه کیفر کار آنان را می دهد».(۱) (آنچه خدا می کند؛ کیفر و بازخورد اعمال زشت آنان است.)

۱- . همان، ج ۱، ص ۸۰

ایمان فرعون

پرسید: «چرا خداوند فرعون را غرق کرد در حالی که او در آخرین لحظات عمر خودش به خدا ایمان آورد؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «فرعون وقتی عذاب الهی را مشاهده کرد؛ ایمان آورد و چنین ایمانی پذیرفته نیست.(۱) قرآن می فرماید: «فَلَمّا رَاَوا بَأسَنا قَالوُا ءامَنّا بِاللهِ وَحدَهُ وَ کَفَرنَا بِمَا کُنَّا بِه مُشرِکینَ* فَلَم یَکُ یَنفَعُهُم ایمَانُهُم لَمّا رَاَوا بَأسَنا...؛ آن گاه که عذاب ما را دیدند، گفتند به خدای یگانه ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم، اما ایمان آنان وقتی که عذاب ما را دیدند، به حال آنان سودی نبخشید!»۲

ص:۹۸

۱- . همان، ج ۲، ص ۴۵۲ ۲. سوره مبارکه غافر، آیات ۸۴ و ۸۵

نعیم چیست؟

«ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعیمِ؛ سپس آن روز (روز قیامت) درباره ی نعیم حتماً مورد پرسش قرار خواهید گرفت».(۱)

یکی پرسید: «آیا نعیم یعنی آب گوارا، غذای دلپذیر یا خواب و استراحت خوب؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خدا نسبت به آنچه که به بندگانش ارزانی داشته سوال نمی کند و بر آنان منت نمی گذارد؛ چرا که حتی برای مردم نیز زشت است به خاطر لطفی که کرده اند بر یکدیگر منت بگذارند و چطور ممکن است کاری را که حتی از مردم هم زشت است، به خدا نسبت داد؟!

مقصود از "نعیم"، "دوستی با اهل بیت علیهم السلام " است که اگر کسی بِدان پای بند بود، به بهشت خواهد رفت و از نعیم آن برخوردار خواهد شد[و در این باره مورد سوال قرار خواهد گرفت]».(۲)

ص:۹۹

۱- . سوره مبارکه تکاثر، آیه ی ۸

۲- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۳۷

نشانه ها و ستاره

«و علامات و بالنّجم هم یهتدون؛ و علامت ها و نشانه هایی وجود دارد که مردم با آن نشانه ها و نیز با ستاره، هدایت می شوند».

یکی پرسید: «مقصود از نشانه ها و ستاره چیست؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «نشانه ها ماییم و ستاره، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است».(۱)

۱- . اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۶

۱۳- عبادت و دعا

اشاره

ص:۱۰۱

اجازه ی ملاقات

اباصلت می گوید: «برای دیدار آقا به سرخس رفتم؛ آقا در آن جا زندانی بود. از زندانبان خواستم اجازه ی ملاقات بدهد!

گفت: امکان ندارد. گفتم: چرا؟ گفت: آقا در طول شبانه روز یک سره مشغول نماز است، فقط در هنگام طلوع، قبل از ظهر و قبل از غروب، دقایقی از نماز فارغ می شود؛ تازه آن وقت هم سر جای خود می نشیند و راز و نیاز می کند.

گفتم: همان وقت اجازه بده!

اجازه داد و من به دیدار یار آشنا رسیدم».(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۸۰

عبادت امام رضا علیه السلام

"رجاء بن ابی ضـحاک"، مأمور مأمون بود. آمده بود که با سربازانش امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو ببرد. راه، دراز و طولانی بود. دستور داشت امام علیه السلام را زیر نظر بگیرد و گزارش کند.

او می گوید:

«به خدا هیچ کس را با تقواتر از او ندیدم؛ نام خدا همواره بر لبانش بود و ترس از خدا همیشه در دلش...»

وقتی شرح عبادت های روزانه و شبانه ی امام علیه السلام را برای مأمون گفت، سری تکان داد و گفت: «این مرد بهترین انسان روی زمین و داناترین و عابدترین آنان است اما آنچه را که دیده ای به هیچ کس مگو تا من، خودم آن ها را برای مردم بگویم!» اما هیچ وقت آن را برای کسی نگفت!(۱)

ص:۱۰۳

۱- . شرح عبادات امام رضا علیه السلام را که رجاء بن ابی ضحاک تعریف کرده است، می توانید در عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۸۰ به بعد بخوانید.

سلاح پیامبران

امام رضا علیه السلام به یاران خود می فرمودند:

«سلاح پیامبران را همیشه همراه داشته باشید!»

گفتند: «اسلحه ی پیامبران چیست؟»

حضرت فرمودند: «دعا»(۱)

ص:۱۰۴

۱- . اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۸ برای اطلاع بیشتر از دعاهای امام رضا علیه السلام به کتاب صحیفه الرّضا علیه السلام که حاوی دعاهای ارجمند آن حضرت است، مراجعه کنید.

امنیت و ایمان

امام رضا علیه السلام برای طلب امنیت و ایمان این دعا را زمزمه می کردند:

«یا من دلّنی علی نفسه و ذلّل قلبی بتصدیقه، اسئلک الأمن و الایمان فی الدّنیا و الآخره؛ ای خدایی که مرا به سوی خود راهنمایی کرده و دلم را با پذیرش خود رام ساخته است؛ از تو در دنیا و آخرت امنیت و ایمان می خواهم!»(۱)

ص:۱۰۵

۱- . همان، ج ۲، ص ۵۷۹

به من بیشتر اعتماد داری یا به خدا؟!

"احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی" خدمت امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «دو سال پیش، از خدا حاجتی خواسته بودم اما هنوز حاجتم برآورده نشده است، فکر می کنم خدا نمی خواهد جوابم را بدهد!»

امام علیه السلام فرمودند: «ای احمد! مواظب باش که شیطان تو را ناامید نکند!» و سپس فرمودند: «امام باقر علیه السلام می فرمودند: بنده ی مؤمن از خدا حاجتی می خواهد، خدا برآوردن حاجتش را به تأخیر می اندازد تا صدای او را بشنود...».

آن گاه به احمد رو کردند و گفتند: «به من بگو: اگر من به تو قولی بدهم؛ آیا به من اعتماد می کنی؟»

احمد گفت: «فدای شما شوم! اگر به قول شما اعتماد نکنم به چه کسی می توانم اعتماد کنم؟! شما حجت خدا در میان مردم هستید...»

حضرت فرمودند: «پس اعتمادت به خدا بیشتر از من باشد چرا که او خودش به تو وعده داده است!(۱) [که از من بخواهید تا پاسختان را بدهم!]»

ص:۱۰۶

۱- . در قلمرو آفتاب، صص ۱۰-۱۲

۱۴– آداب

اشاره

ص:۱۰۷

مهمان امام

"احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی" می گوید:

امام رضا علیه السلام مرا به دنبال کاری فرستادند؛ دستور دادند سوار مرکب آن حضرت شوم، شب نیز مرا مهمان کردند و در خانه ی حضرت خوابیدم. وقتی وارد بستر شدم با خودم گفتم: «چه کسی از من بهتر؟ امام رضا علیه السلام مرا به دنبال کاری فرستادند، مرا سوار بر مرکب خود کردند، شب مرا مهمان کردند و حالا هم در خانه ی حضرت خوابیده ام!»

در این فکر بودم که صدای حضرت را شنیدم؛ در چارچوب در ایستادند، رو کردند به من و فرمودند: «ای احمد! امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام روزی به عیادت «صعصعه بن صوحان» (از اصحاب خاص خودش) رفت و وقت برگشتن فرمود: «ای صعصعه! عیادت مرا وسیله ی فخرفروشی به قوم و خویش خودت قرار نده!»(۱)

امام رضا علیه السلام این حدیث را فرمودند و رفتند...

ص:۱۰۸

۱- . المناقب، ج ۴، ص ۳۳۵

فرش و لباس حضرت

درباره ی امام رضا علیه السلام می گویند:

«در تابستان روی حصیر می نشستند و در زمستان روی پلاس، لباس های درشت و زبر می پوشیدند اما وقتی در جمع مردم حاضر می شدند، لباس های قیمتی می پوشیدند و خود را در انظار، مزیّن جلوه می دادند».(۱)

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۵۵

رسم و راه آفتاب

"ابراهیم بن عباس" می گوید:

- هرگز ندیدم که حضرت رضا علیه السلام درباره ی کسی سخن ناروا بگویند.

- هر کس با ایشان صحبت می کرد آن حضرت با دقت به حرف هایش گوش می دادند و هرگز سخن کسی را قطع نمی کردند.

- خواسته های مردم را تا آن جا که توانایی داشتند برآورده می کردند.

- هرگز در نزد دیگران پای خود را دراز نمی کردند.

- هرگز در مقابل همنشین خود تکیه نمی دادند.

- هیچ گاه به خدمتکاران و زیردستانِ خود سخن بد نمی گفتند.

- بلند نمی خندیدند و خنده ی حضرت فقط تبسم بود.

ص:۱۱۰

- سفره ی غذا که آماده می شد، دستور می دادند تمام خدمتکاران و غلامان، سر سفره، حاضر شوند؛ حتی متصدیان اصطبل نیز سر سفره با ایشان غذا می خوردند.

- شب ها کمتر می خوابیدند؛ بیشترِ شب را بیدار می ماندند و بعضی از شب ها اصلاً نمی خوابیدند.

- زیاد روزه می گرفتند؛ سه روز در هر ماه را حتماً روزه می گرفتند.

- به مردم زیاد احسان می کردند.

- به صورت پنهان به مردم صدقه می دادند و انفاق می کردند.

- در شب های تاریک و ظلمانی بیشتر صدقه می دادند و انفاق می کردند و هر کس بگوید کسی را مثل امام رضا علیه السلام دیده است، باور نکنید!(۱)

ص:۱۱۱

۱- . همان، صص ۶۴- ۶۵

لباسی برای خلق، لباسی برای حق!

"سـفیان ثوری" که مردی پشـمینه پوش بود و به آن افتخار می کرد، در جلسه ای کنار امام رضا علیه السلام نشست، نگاهی به لباس امام علیه السـلام انداخت؛ لباس آن حضـرت از جنس خز بود، قیافه ای حق به جانب گرفت و گفت: «کاش لباسی ارزان تر از این می پوشیدید!!!»

امام با مهربانی دست سفیان را گرفتند و آن را داخل آستین لباس کردند، دست سفیان زمختی لباس پشمینه را در زیر لباس خز احساس کرد.

سفیان متحیر ماند و امام علیه السلام فرمودند:

«سفیان! لباس خز برای خلق است و لباس پشمی، برای حق!»(۱)

ص:۱۱۲

۱- . عیـون اخبـار الرّضـا علیـه السـلام ، ج ۲، ص ۱۷۸ در تاریـخ اسـلام بـه گروهی بر می خـوریم کـه بـه نـام"ملامتیه" یا "خاکساریه" مشـهورند؛ از نظر آنان ژنده پوشـی و ناخوشایند جلوه کردن در نظر مردم، یکی از اصول سلوک و معرفت بود و برخی از آنان در این راه به شدت افراط می کردند.

۱۵- مردم داری

اشاره

ص:۱۱۳

سفره ای برای همه

"عبدالله بن صلت" از قول مردی از بلخ می گوید: در سفر خراسان همراه امام رضا علیه السلام بودم؛ سفره را که پهن کردند، خدمتکاران آن حضرت که بعضی هم سیاه بودند، کنار سفره نشستند و مشغول خوردن شدند.

آرام به حضرت گفتم: «کاش برای این ها سفره ای دیگر می انداختند!»

امام علیه السلام ناراحت شدند و فرمودند: «خدای ما یکی است، پدر و مادر همه ی ما یکی است و معیارمان، اعمال ماست».(1)

ص:114

1- . بحارالانوار، ج 12، ص 18

اول بینوایان، بعد خودمان

درباره ی امام رضا علیه السلام می گویند:

وقتی سر سفره می نشستند، سینی بزرگی می آوردند؛ آقا از بهترین غذاهای سفره برمی داشتند و در سینی می گذاشتند، سینی که پر می شد، دستور می دادند که آن را ببرند و به بینوایان بدهند. وقتی سینی را می بردند، حضرت این آیات را تلاوت می کردند: «فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَهَ* وَ مَآ اَدریکَ مَالعَقَبَهُ* فَکُّ رَقَبهٍ* اَو اِطعامٌ فِی یَومٍ ذی مَسغَبَهٍ* یَتیماً ذا مَقرَبَهٍ* اَو

مِسکیناً ذا مَترَبَهٍ؛ او گردنه را نمی پیماید! گردنه چیست؟ آزاد کردن انسانی اسیر یا غذا دادنی در روز گرسنگی و سختی به یتیمی از خویشاوندان یا به بینوایی خاک نشین»(۱)

و بعد لقمه ای بر می داشتند؛(۲) یعنی اول بینوایان، بعد خودمان!

ص:۱۱۵

۱- . سوره مبارکه بلد، آیات ۱۱-۱۶

۲- ۲. عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۶۴

برای راحتی مراجعان

"احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی" می گوید:

«در قادسیه به استقبال حضرت رضا علیه السلام رفتم؛ قرار شد امام در قادسیه بمانند، پس به من فرمودند: «برایمان اتاقی اجاره کن که دو در داشته باشد؛ یک درِ آن به حیاط باز شود و درِ دیگر آن، به بیرون!» می خواستم علت را بپرسم که فرمودند: «برای این که مراجعه کنندگان بتوانند به راحتی رفت و آمد کنند».(۱)

۱- . مسند الامام الرّضا علیه السلام ، ج ۱، صص ۱۵۳- ۱۶۰

تکریم بدون تبعیض

در میان عرب ها رسم این بود که برای احترام به دیگران آنان را با "کنیه" صدا می زدند؛ ابوعلی، ابوالحسن یا امّ علی، امالحسن و... امام رضا علیه السلام هیچ گاه فرزند خود را به اسم صدا نمی زدند و به ایشان که در هنگام شهادت حضرت، هفت ساله بودند، "ابوجعفر" می گفتند.

امام رضا علیه السلام با غلامان خود نیز همین گونه رفتار می کردند.(۱)

ص:۱۱۷

۱- . کنیه؛ یعنی نامی که با «أب= پدر» یا «اُم= مادر» آغاز می شود.

از فقر نترس!

آقا؛ امام رضا علیه السلام برای فرزندشان نوشتند: «به من خبر رسیده وقتی که می خواهی از خانه بیرون بروی، غلامان، تو را از درِ اصلی خانه نمی برنـد؛ آن ها در نظر دارنـد که خیر تو، به کسـی نرسـد و به نیازمندان منتظر، کمک نکنی! از این به بعد به حقّی که در گردن تو دارم، بایـد همیشه از درِ اصـلی وارد و خارج شوی و همیشه مقداری پول همراه داشـته باشـی تا هر کس کمک خواست به او کمک کنی... پولت را در راه خدا خرج کن و از فقر و ناداری نترس!»(۱)

ص:۱۱۸

۱- . وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۳

۱۶- کرامات آفتاب

اشاره

ص:۱۱۹

تعظیم نسیم

وقتی امام از مدینه به مرو آمدند، مأمون آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد. دربانان و پرده داران کاخ پیش آمدند، پرده ها را کنار زدنـد و به رسم دربار از آن حضـرت اسـتقبال کردنـد اما وقتی فهمیدند که مأمون می خواهد امام را ولی عهد خود کند، با همدیگر توطئه کردند که بار دیگر به آن حضرت احترام نگذارند و نسبت به ایشان بی اعتنایی کنند.

روز بعد وقتی امام علیه السـلام آمدند، تحت تأثیر عظمت آقا قرار گرفتند و ناخودآگاه تشـریفات معمول را دوباره انجام دادند اما بعد همدیگر را سرزنش کردند که قرار ما این نبود...

ص:۱۲۰

بنابراین هم قسم شدند که بار دیگر به آن حضرت احترام نگذارند!

روز بعـد که امام علیه السـلام آمدنـد، کسـی پرده را کنار نزد تا امام وارد شونـد، ناگهان بادی وزیـدن گرفت، پرده بالا رفت، حضـرت که داخل شدنـد، باد ایسـتاد و پرده فرو افتاد و در هنگام رفتن نیز دوباره باد وزیـدن گرفت، پرده کنار رفت و امام که رفتند، پرده فرو افتاد.

از آن پس مأموران به محض دیدن امام رضا علیه السلام ، پرده را بر می چیدند و به آقا احترام می گذاشتند.(۱)

ص:۱۲۱

۱- . الامام علی بن موسی الرّضاC، ص ۲۶، به نقل از الاتحاف بحبّ الاشراف

چشمه ای که گم شد

خادم امام موسی کاظم علیه السلام می گوید:

در مسیر خراسان همراه امام رضا علیه السلام بودیم. بیابان، بی انتها بود و خورشید سوزان، آب تمام شده بود، داشتیم از تشنگی می مردیم؛ نزد امام رضا علیه السلام رفتیم، جایی را در آن نزدیکی نشانمان دادند و فرمودند: «بروید؛ آن جا آب هست!» رفتیم آن جا؛ چشمه ای پُر آب بود. تمام اهل کاروان سیراب شدند و به چارپایان نیز آب دادیم.

از دست مرگ فرار کرده بودیم، سیراب برگشتیم، وقت رفتن گفتیم برویم مقداری دیگر آب برداریم.

رفتیم؛ اما از چشمه خبری نبود!(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۱۶

آبی که اثر آن هنوز هم باقی است

وقتی امام رضا علیه السلام به ده سرخ رسیدند، نزدیک ظهر بود. گفتند: «وقت نماز است». امام علیه السلام فرمودند: «مقداری آب بیاورید!» به همدیگر نگاه کردند و گفتند: «آب نداریم».

امام با دست های مبارک، خاک ها را کنار زدند و آب جوشید!

اثر آن آب، هنوز هم باقی است![1]

۱- . همان، ص ۳۷۶

برکت کوه سنگی

امام رضا علیه السلام در کوه سنگی به صخره ای تکیه زدند و فرمودند:

«خدایا! این کوه را برای مردم سودمند گردان و به آنچه که از این کوه می تراشند و به آنچه که در ظرف های تراشیده از این کوه می ریزند، برکت ده! و...»(1)

قرن هاست که مردم از آن کوه، ظرف های سنگی می سازند.

۱- . همان، ج ۲، ص ۱۳۱

بخور! سرد است

در خانه ی امام رضا علیه السلام بودم، به شدت تشنه بودم اما خجالت می کشیدم که در میان مجلس، آب بخواهم.

امام علیه السلام فرمودند: «آب بیاورید!» آوردند، حضرت اندکی نوشیدند، رو به من کردند و فرمودند: «ای محمد؛ بخور که سرد است!»(۱)

ص:۱۲۵

۱- . همان، ج ۲، ص ۲۰۴

این پارچه برای دخترت

"حسن بن علی وشاء" می گوید:

از کوفه روانه ی خراسان شـدم؛ وقت رفتن دخترم آمد و گفت: «پدرجان! این پارچه را بگیر، آن را بفروش و از خراسان برایم فیروزه بخر!» وقتی به مرو رسیدم یکی از خادمان امام رضا علیه السلام آمد و گفت: «پارچه ای بده که یکی از رفقایمان را که از دنیا رفته، با آن کفن کنیم!»

گفتم: «ندارم».

خادم حضرت رفت ولی دوباره برگشت و گفت: «مولای ما به تو سلام رساندند و فرمودند: "همراه تو در فلان انبان، پارچه ای هست که دخترت به تو داده و گفته است برای من با آن فیروزه بخر!"(۱)

آن را بده؛ این هم پولش!»

۱- . المناقب، ج ۴، ص ۳۴۱

از خدا بخواه باران ببارد!

قحطی و تشنگی رمق مردم را گرفته بود، مأمون هم بیچاره شده بود که با این ملّت گرسنه و فقیر چه کند؟! دست به دامن امام رضا علیه السلام شد که: «از خدا بخواه بارانی ببارد!»

امام علیه السلام فرمودند: «باشد؛ روز دوشنبه دعا خواهم کرد!...»

مأمون فرمان داد: «اعلام کنید مردم روز دوشنبه برای دعای باران بیایند! علی بن موسی می خواهد دعا کند!»

جارچیان جار زدند.

دوشنبه از راه رسید. مردم به صحرا هجوم آوردند، امام علیه السلام روی منبر رفتند، صحرا از مردم موج می زد و آسمان از صدای تکبیر سرشار بود.

حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: «خدایا! پروردگارا! تو به ما اهل بیت عظمت بخشیدی و مردم بر اساس دستور تو به ما

متوسل شـده انـد، امید به کرم و مهر تو بسـته اند و از تو توقع احسان و نعمت دارند. خدایا! بر آنان بارانی سودمند، فراوان، بی خطر و بی ضرر بباران و چنان کن که آغاز باران وقتی باشد که آنان از این جا رفته و به خانه هایشان رسیده باشند!»

باد وزیدن گرفت، آسمان را ابر پوشاند و رعد و برق شد...

مردم برگشتند که بروند، امام علیه السلام فرمودند: «این ابر برای شما نیست، بمانید!...»

ابرها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند...

ابر دیگری آمد، امام علیه السلام دستور رفتن دادند و از منبر پایین آمدند.

مردم شتابان به سوی خانه ها رفتند...

باران بارید و بارید...(۱)

آسمان در آیینه ی صحرا منعکس شده بود...

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۱۶۵

اشاره ی امام

سرخس، وطن "فضل بن سـهل" بود. کشته شدن او به دست نوکران مأمون، خون مردم را به جوش آورده بود؛ آتش برداشتند تا کاخ مأمون را به آتش بکشـند، نگهبانان درها را بسـتند، جمعیت خشـمگین به پشت درها رسـیده بودنـد، مأمون می لرزیـد، دست به دامن امام رضا علیه السلام شد که: «آقا جان! کاری بکن!»

امام علیه السلام برخاستند، پیش مردم رفتند و اشاره ای کردند؛ مردم متفرق شدند! خطر از بیخ گوش مأمون رد شده بود.(۱)

۱- . همان، ج ۲، ص ۱۴۶

دو شیر، روی پرده

امام رضا علیه السلام دعا کرده بودند؛ باران فراوانی باریده بود، دشت پر از گل و سبزه شده بود، در مزرعه ی دل های مردم، امید جوانه زده بود؛ بهار بود...

علف های هرز هم اما رشد کرده بودند، خاربن ها هم قد کشیده بودند...

مأمون خیلی پشیمان بود. یکی از کوردلان نزد مأمون آمد و گفت: «اجازه بده علی بن موسی را پیش مردم خوار و خفیف کنم!...»

قند توی دل مأمون آب شد: «باشد؛ هر کاری می خواهی بکن!»

گفت: «پس بفرمایید رجال مملکت، سرداران لشکر، قضات و فقها جمع شوند!»

ص:۱۳۰

مجلس جای سوزن انداختن نداشت. همه ی آدم های مهم آمده بودند. مردک گفت: «ای علی بن موسی الرّضا! مردم قصه ها بافته اند؛ مثلاً همین باران چند روز پیش... می گویند در اثر دعای تو بوده است! به دعا ربطی نداشته؛ فصل باران است. معجزه ی چی و کارِ چی؟! ما که می دانیم تو هر چه داری، از امیرالمؤمنین؛ مأمون داری...

تو از باران سوء استفاده کرده ای؛ انگار ابراهیم خلیل هستی که پرنده ها را زنده کردی! اگر راست می گویی این دو شیر را که روی پرده نقاشی شده اند زنده کن تا مرا بخورند!...»

نگاه آقا به سمت پرده چرخید و گفتند: «این بدکار را بگیرید!»

پرده جنبید؛ دو شیر جهیدند...

از مردک اثری نبود؛ انگار اصلاً نبوده است!(۱)

ص:۱۳۱

۱- . المناقب، ج ۳، ص ۴۴۳

برای دخترهایت

"ریّان بن صلت" می گوید:

می خواستم از خراسان به عراق بروم؛ باید با امام رضا علیه السلام خداحافظی می کردم. با خودم گفتم: «می روم خداحافظی می کنم و یک پیراهن از حضرت می گیرم تا مرا در آن کفن کنند. چند درهم هم می گیرم تا برای دخترانم انگشتر تهیه کنم». رفتم، وقت خداحافظی به شدت گریه ام گرفت؛ از پیراهن و درهم فراموش کردم، به راه افتادم، چند قدمی نرفته بودم که امام علیه السلام صدا زدند: «ای ریّان! دلت نمی خواهد یکی از پیراهن هایم را به تو بدهم تا برای خودت کفن درست کنی؟! دلت نمی خواهد چند درهم به تو بدهم که برای دخترهایت انگشتر تهیه کنی؟!»(۱)

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۳۸۰

لبخند آرامش بخش

می گوید در منا امام رضا علیه السـلام را دیدم و گفتم: «قربانت گردم! وضع خانوادگی ما خیلی خوب بود، خدا همه ی نعمت ها را از ما گرفت، حالا نیازمند کسانی شده ایم که روزی، به در خانه ی ما می آمدند».

امام علیه السلام فرمودند: «آیا دوست داری همه ی دنیا را به تو بدهند و مانند ستمکاران زندگی کنی؟»

گفتم: «نه به خدا!...»

لبخند امام، آرامش فقر همراه با ایمان را به من هدیه کرد!(۱)

ص:۱۳۳

۱- . الفوائد الرّجالیه، ج ۱، ص ۲۱۴

آب روی آتش بود

"علی بن خطّاب"، واقفی بود. می گوید: «امام رضا علیه السلام را در عرفه دیدم که همراه گروهی از علویان بودند. تب داشتم، حالم خیلی بد بود و داشتم از تشنگی می مردم!

امام علیه السلام ایستادند و به یکی از غلامان خود چیزی گفتند که نفهمیدم. غلام مقداری آب آورد، حضرت نوشیدند، بقیه ی آن را روی سرشان ریختند و دوباره به غلام چیزی گفتند.

غلام برایم آب آورد و گفت: "تب داری؟" گفتم: " آری!"

گفت: "بخور!"

خوردم؛ تبم قطع شد، انگار که آب روی آتش بود».(۱)

ص:۱۳۴

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۶۱

چشمی که دیگر درد نمی کرد

درد چشم امانم را بریـده بود که خدمت امام رضا علیه السـلام رفتم. ماجرا را گفتم. کاغذی برداشـتند، چیزی در آن نوشـتند و فرمودند: «نزد فرزندم؛ "ابوجعفر" برو!»

به همراه خادم، نزدم امام جواد علیه السلام رفتیم که کودکی خردسال بودند؛ امام جواد علیه السلام نامه را خواندند، سرشان را به طرف آسمان بلند کردند و چیزی گفتند.

درد از چشمم پرید، انگار که دردی نبوده است![1]

ص:۱۳۵

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۷۲۹

۱۷- جود و بخشندگی

اشاره

ص:۱۳۷

سود یا زیان؟

روز عرفه بود؛ امـام رضـا علیه السـلام هر چه داشـتند به بینوایان دادنـد. "فضل بن سـهل"؛ وزیر مأمون که از این کار خوشـش نیامده بود گفت: «این که ضرر بزرگی است!»

امام علیه السـلام فرمودند: «خیر؛ این سودِ خالص است. هرگز چیزی را که برای خدا داده ای و در مقابل آن پاداش و کرم خدا را دریافت کرده ای، زیان و ضرر مدان!»(۱)

ص:۱۳۸

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳۵

لطف بی منّت

مرد وارد خانه ی امام رضا علیه السلام شد، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: «من از دوستان شما و دوستان پدران شما هستم. داشتم به سفر حج می رفتم، پولم تمام شد، راه رفتن و برگشتن ندارم، اگر ممکن است لطف کنید پولی به من بدهید تا به شهر و دیار خودم برگردم؛ قول می دهم وقتی به شهر خودم رسیدم هر چه به من داده اید، از جانب شما صدقه بدهم!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خوش آمدی؛

بنشین!» ساعتی بعد مردم

ص:۱۳۹

همه رفتند و تنها "سلیمان جعفری" و "خیثمه" ماندند. امام علیه السلام از آن ها اجازه طلبیدند و به داخل اتاق رفتند. لحظاتی گذشت، از

داخل اتاق فرمودند: «آن مرد خراسانی کجاست؟» مرد خراسانی برخاست و نزدیک در اتاق رفت. دست آقا از لای در بیرون آمد و فرمودند: «این دویست دینار را بگیر و خرج کن؛ لازم هم نیست آن ها را از جانب من صدقه بدهی!»

مرد بسیار شادمان شد؛ دست آقا را بوسید و رفت. سلیمان به امام علیه السلام عرض کرد: «شما که این همه لطف در حق این بنده ی خدا کردید، چرا روی خودتان را از او پوشاندید؟!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «این کار را برای آن کردم که ترسیدم خفّت درخواست از دیگران را در رخسارش مشاهده کنم!...»(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۸

گنجایش دست های بینوا

بینوایی نزد امام رضا علیه السلام آمد و گفت: «به اندازه ی آقایی تان به من کمک کنید!»

امام علیه السلام فرمودند: «امکان ندارد!»

فقیر متوجه اشتباهش شد و گفت: «به اندازه ی مروّت من به من کمک کنید!»

لبخندی نمکین در چهره ی امام نقش بست، آن گاه فرمودند: «این امکان دارد!»

دست های بینوا گنجایش بیش از دویست دینار طلایی را که امام به او بخشیده بود، نداشت.(۱)

ص:۱۴۱

۱- . المناقب، ج ۴، ص ۳۶۱

بیست دینار دیگر، مال خودت!

بعـد از نماز صـبح به در خانه ی امام رضا علیه السـلام رفتم. امام از خانه بیرون آمدند، نگاهم که به چهره ی امام افتاد خجالت کشـیدم چیزی بگویم، سـلام کردم، امام ایسـتادند، نگاه مهربان و پرسش گر حضرت زبانم را باز کرد و گفتم: «قربانت گردم! فلانی از من طلبکار است، دست از سرم بر نمی دارد، آبرویم را برده است...»

امام علیه السلام فرمودند: «همین جا بنشین تا من برگردم!»

غروب شده بود، ماه رمضان بود، نماز خواندم و با خودم گفتم بروم؛ نشسـتن فایده ای ندارد. برخاسـتم. امام از در وارد شدند. عده ی زیادی دور

ص:۱۴۲

آقا را گرفته بودنـد و ایشان به همه کمک می کردند. همراه حضـرت به داخل خانه شان رفتم. امام علیه السـلام فرمودند: «فکر نمی کنم افطار کرده باشی؟»

گفتم: «نه». دسـتور دادنـد برایم غـذا آوردنـد. پس از افطار فرمودند: «متکا را بردار! هر چه پول بود، مال توست». مقداری پول زیر متکا بود، برداشتم. به یکی از غلامان خود فرمودند که مرا به خانه ام برساند. چراغ را روشن کردم و دینارها را شمردم؛ ۴۸ دینار بود، من ۲۸ دینار بدهکار بودم. نوشته ای کوچک در میان پول ها بود که: «بیست دینار دیگر مال خودت!»(۱)

۱- . بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۸

حالا مؤدب شدی!

"دعبل" می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رفتم. حضرت به من هدیه ای دادند، گرفتم و تشکر کردم.

امام علیه السلام فرمودند: «چرا شکر خدا نکردی؟!»

شرمنده شدم و نزد امام جواد علیه السلام رفتم. ایشان هم هدیه ای به من دادند. گرفتم و گفتم: «الحمدلله!» امام جواد علیه السلام فرمودند: «حالا مؤدب شدی!»(1)

۱- . همان، ص ۴۱۱

۱۸– شهادت

اشاره

ص:۱۴۵

کتاب به پایان خود رسیده است؟

شب تیره و تار بود؛ ستاره ها نقابی از ابر تیره بر چهره کشیده بودند، دل آسمان از تپش ایستاده بود. "هرثمه" از درد به خود می پیچید، هراسی مبهم دلش را در هم می فشرد. صدای در بلند شد؛ از جا پرید، قاصد امام رضا علیه السلام بود.

- «بیا! آقا تو را خواسته اند...»

- «خدایا! این وقت شب؟»

خود را در محضر امام علیه السلام یافت.

امام علیه السلام فرمودند: «ای هرثمه! وقت کوچ من به سوی خدای تعالی و هنگام دیدار من با جدّم و پدرانم فرا رسیده است؛ کتاب به پایان خود رسیده است؟...»

اشک در چشمان هرثمه چرخی زد و فرو بارید. در نگاه پرسش گر و گریانش همه چیز یک باره تاریک شد...

امام رضا علیه السلام ادامه دادند: «این طغیانگر، عزمش را جزم کرده که مرا با انگور و انار مسموم کند؛ انگور را به وسیله ی نخ و سوزن مسموم

ص:۱۴۶

خواهد کرد و انار را توسط غلامی که دستش مسموم است، برایم دانه می کند...

وقتی از دنیا رفتم به تو خواهد گفت: من او را با دست خودم غسل می دهم! تو از جانب من به او بگو: علی بن موسی الرضاC به من گفت که به مأمون بگو: کاری به غسل و کفن من نداشته باش که اگر چنین کاری انجام دهی، عذابی که خدا با تأخیر برایت مقرّر کرده، به سرعت دامنت را خواهد گرفت...

وقتی این را به مأمون گفتی او از غسل دادن من صرف نظر خواهد کرد...».

امام علیه السلام ادامه دادند: «مأمون به خانه ی خود خواهد رفت و در نقطه ای که مشرِف بر جایگاه غسل من باشد، خواهد نشست تا بتواند نظاره گر غسل من باشد! تو هیچ کاری درباره ی غسل من انجام نده! خیمه ای سفید خواهی دید که در گوشه ای از خانه برپا شده است، خیمه را که دیدی مرا با همان لباس هایی که بر تن دارم بردار، بدنم را پشت خیمه بگذار و به داخل خیمه نگاه نکن که هلاک خواهیشد!...

ص:۱۴۷

وقتی خیمه بالا رفت مرا خواهی دید که در کفن پیچیده شده ام!

وقتی مأمون بخواهد قبر مرا حفر کند، قبر پدرش را قبله ی قبر من قرار خواهد داد اما هرگز چنین نخواهد شد! سنگی پیدا خواهد شد که هر چه کلنگ بر آن بزنند، به اندازه ی ناخنی از آن کنده نخواهد شد! آن گاه از جانب من به آنان بگو در سمت قبله ی قبر هارون کلنگی بزنند؛ وقتی این کار را کردند قبری

آماده خواهند دید که ضریحی آماده دارد! قبر که باز شد مرا در درون آن مگذار تا آبی سفید از ضریحش فوران کند و قبر را پُر نماید. وقتی آب فرو نشست، بدنم را در آن بگذار و آن ضریح را لحد من قرار ده!»(۱)

دل کوچه گرفته بود. آسمان سرِ باریدن داشت. هرثمه تا صبح در کوچه های اشک سفر کرد. فردا، روز باران؛ نه، روز توفان بود...

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵

انار و انگور بیاورید!

طلوع آن روز، رنگ غروب داشت!

نبض کوچه از حرکت ایستاده بود. سناباد بوی فاجعه می داد. مأمون کسی را به دنبال امام فرستاد. خورشیدِ خورشیدها در خانه ی مأمون طلوع کرد اما ظلمتکده سر آشتی با نور نداشت! مأمون سعی کرد صمیمی تر از هر روز به نظر برسد؛ برخاست و پیشانی امام علیه السلام را بوسید، در کنار امام نشست و به نوکرش گفت: «انار و انگور بیاور!»

تن "هرثمه" دستخوش لرزشی تند و آشکار شده بود...(۱)

ص:۱۴۹

۱- . همان

فقط سه دانه!

مأمون خوشه ای انگور برداشت و به امام رضا علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! من تا به حال انگوری به این خوبی ندیده ام!»

امام علیه السلام فرمودند: «انگوری بهتر از این در بهشت هست!»

مأمون گفت: «بفرما میل کن! خوشمزه است».

حضرت فرمودند: «میل ندارم!»

مأمون گفت: «نکند به من شک داری؟»

...امام علیه السلام سه دانه میل کردند، خوشه ی انگور را انداختند و برخاستند.

مأمون برخاست و گفت: « کجا می روی؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «آن جا که مرا فرستادی!»(۱)

ص:۱۵۰

۱- . همان

زینبی نبود که روی تل بایستد...

سم در سلول های تن امام نفوذ می کرد و هر لحظه خنجری تازه بر جان خورشید می زد. خانه ی آقا گودال قتلگاه بود و سم؛ تیر و خنجر کوفیان! رضا علیه السلام ؛ حسین علیه السلام بود و سناباد؛ کربلا... اما این جا زینبی نبود که روی تل بایستد و برای مردی که بر خاک افتاده بود، مویه کند...

خورشید، غریبانه غروب می کرد!

ص:۱۵۱

یکی فریاد زد: آقا!...

اهل خانه غذا نمی خوردند. حال آقا خیلی وخیم بود. چه کسی در چنین اوضاع و احوالی به فکر خوردن و آشامیدن است؟!

امام رضا علیه السلام ، یاسر خادم را صدا زدند و فرمودند: «آیا مردم چیزی خورده اند؟» یاسر که گریه گلویش را گرفته بود، گفت: «آقا! با این حال شما چه کسی می تواند غذا بخورد؟»

امام علیه السلام از جا بلند شدند و فرمودند: «سفره را بیاندازید!»

سفره را انداختند. حضرت فرمودند: «بگویید همه ی اهل خانه بیایند!» همه آمدند. امام علیه السلام از یکی یکی آن ها احوال پرسی کردند؛ لقمه ای برداشتند تا دیگران هم بخورند. وقتی همه غذا خوردند، فرمودند: «به زن ها غذا داده اید؟» گفتند: «آن ها هم غذا خورده اند». انگار که خاطر حضرت جمع شده بود؛ یکی فریاد زد: «آقا از هوش رفت!...»(۱)

۱- . بحارالانوار، ج ۱۲

جنازه ی خورشید روی دست ها!

نبض توس از حرکت ایستاده بود؛ طابران و نوغان خالی بود، پرنده پر نمی زد، شهر بوی فاجعه می داد...

نبض واقعه در روستایی آن سوتر می زد...

"هزار مسجد" و "بینالود" سیاه پوشیده بودند. دل چلچله و بال قاصدک شکسته بود. جنازه ی خورشید روی خاک بود و از آسمانِ چشم ها ستاره می بارید. خراسان داغی چنین سهمگین ندیده بود! سناباد غرق در اشک فرشتگان بود! خراسان، یتیم شده بود!...

ص:۱۵۳

دو بیتِ دیگر

"دعبل" می خواند:

«ای فاطمه! ای دختر خوبی ها! برخیز و گریه کن برای ستارگان آسمان که در خاک پنهان شده اند؛ در کربلا... در کوفه... در مدینه... در فخ... در جوزجان... در باخمری...»

دعبل می خواند و امام می گریست: «و قبری در بغداد است؛ قبر انسانی پاک که خدای مهربان او را در قصرهای بهشتی جای داده است...» وقتی دعبل به این جا رسید، امام رضا علیه السلام فرمودند: «ای دعبل! آیا دو بیت به شعر تو اضافه کنم؟» گفت: «آری؛ ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم !» امام علیه السلام فرمودند: «و قبری در توس است که عظمت مصیبتش تا روز قیامت جان ها را آتش می زند تا آن که خدا، قائم آل محمد علیهم السلام را برانگیزد و غم و اندوه بی کران ما را بزداید!»(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۶۷ شعر دعبل افزون بر شهدای کربلا، به شهید کوفه(حضرت علی علیه السلام و دیگر شهدای اهل بیت علیهم السلام که در کوفه مدفون شده اند) و نیز شهدای مدفون در مدینه به ویژه چهار امام معصوم علیهم السلام که در بقیع مدفون هستند، اشاره دارد. - فخ جایی است در نزدیکی مکه که درآن یکی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به نام حسین بن علی علیه السلام در دوران هادی عباسی به شهادت رسید و شهادت او تداعی کننده ی شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود. - جوزجان که در افغانستان واقع شده است، مدفن شهید علوی؛ یحیی بن زید است. البته مزار یحیی بن زید در گنبد کاووس نیز وجود دارد. - باخمری در بین کوفه و واسط قرار دارد و محل شهادت ابراهیم بن عبدالله ازنوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام است. او معاصر امام جعفر صادق علیه السلام بود و مدفن او و یارانش در باخمری است. - تا زمان سرایش این شعر، بغداد محل دفن امام کاظم علیه السلام بود و سپس امام جواد علیه السلام نیز در همان جا دفن شدند. قصیده ی دعبل بیش از ۱۲۰ بیت بوده است. او در ابیات مورد نظر می گوید: «أفاطم قومی یا ابنه الخیر و اندبی نجوم سماوات بارض فلات قبور بکوفان و أخری بطیبه و أخری بفخّ نالها صلوات و أخری بأرض الجوزجان محلّها و قبر بباخمری لدی الغُربات و قبر ببغداد لنفس زکیّه تضمّنها الرّحمن فی الغرفات» و دو بیت امام رضا علیه السلام این است: «و قبر بطوسٍ یا لها من مصیبه ألحت علی الاحشاء بالزّفرات الی الحشر حتی یبعث الله قائماً یفرّج عنّا الهمّ و الکُربات»

حالا نوبت دعبل بود که برای آقا گریه کند...

ص:۱۵۵

۱۹- زیارت آفتاب

اشاره

ص:۱۵۷

پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

"جابر جُعفی" می گوید: از وارث علم پیامبران؛ حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: «سیدالعابدین؛ علی بن الحسینC، از سی---دالشهداء؛ حسین بن عل---یC، از سی----د اوصی---اء؛ علی بن ابی طالبC روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

"به زودی پـاره ای از تن من در سـرزمین خراسان دفن خواهـد شـد. هر غمدیـده ای او را زیارت کنـد، خـدا غم و انـدوه او را برطرف خواهد کرد و هر گنه کاری به زیارتش برود، خدا گناهانش را خواهد بخشید!"»(۱)

ص:۱۵۸

۱- . فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۹۰

زیارت بهشتی

امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش محمدبن علیC، از پدرش علی بن الحسینC، از پدرش سیدالشهدا علیه السلام ، از پدرش علی علیه السلام نقل کرده اند که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمودند: «به زودی پاره ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد، هر مؤمنی او را زیارت کند، خدا بهشت را برایش واجب خواهد کرد و جسدش را بر آتش جهنم حرام خواهد ساخت!»(۱)

ص:۱۵۹

۱- . همان، ج ۲، ص ۱۸۸

یک زیارت؛ سه دیدار

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«هر کس منِ غریب را زیارت کند، در روز قیامت، در سه موقعیت نزد او خواهم آمد تا او را از وحشت و خطر آن برهانم؛

- هنگامی که نامه های عمل مردم از چپ و راست به پرواز در آید

- هنگام عبور از صراط

- و وقتی که میزان عمل برای سنجش اعمال مردم گذاشته شود».(۱)

ص:۱۶۰

۱- . اخبار و آثار امام رضا علیه السلام ، ص ۲۲۲

باغی از باغ های بهشت

در مدینه بودیم که امام رضا علیه السلام فرمودند:

«در خراسان حرمی است که محل آمد و شد فرشتگان خواهد شد و تا آن گاه که در صور بدمند (و روز قیامت فرا رسد) همواره دسته ای از فرشتگان از آسمان به آن جا فرود خواهند آمد و دسته ای از آن جا به آسمان خواهند رفت!»

یکی گفت: «ای فرزند رسول خدا! آن حرم کجاست؟»

امام علیه السلام فرمودند: «در سرزمین توس! به خدا قسم آن جا باغی از باغ های بهشت است! هر کس مرا در آن جا زیارت کند، مانند آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کرده باشد و خدا ثواب هزار حج و عمره ی مقبوله به او خواهد داد و من و پدرانم در روز قیامت شفیع او خواهیم بود!»(۱)

۱- . عیون اخبار الرّضا علیه السلام ، ج ۱، ص ۲۸۵

۲۰– سفارش ها

اشاره

ص:۱۶۳

سلام به دوستان

امام رضا علیه السلام به حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند:

«ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان؛

به آن ها بگو راه نفوذ شیطان را بر روی خود ببندند!

آن ها را به سکوت و ترک بگو مگوی بی مورد فرمان ده!

به آن ها بگو هوای همدیگر را داشته باشند و به دیدار یکدیگر بروند که این کار موجب تقرب و نزدیک شدن به من است! بگو یکدیگر را بدنام نکنند و سرگرم اختلاف و دشمنی با هم نشوند که هر کس چنین کند، یا موجب خشم یکی از دوستان من شود؛ من قسم خورده ام که از خدا بخواهم او را در دنیا به سخت ترین عذاب ها دچار کند و در آخرت از زیانکاران قرار دهد!»(۱)

ص:۱۶۴

۱- . الاختصاص، ص ۲۴۷

عقل کامل

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«عقل هیچ فرد مسلمانی بدون این ده ویژگی کامل نیست:

- خیرش به دیگران برسد.

- شرش به دیگران نرسد.

- نیکی اندک دیگران را بسیار بشمارد.

- نیکی بسیار خود را اندک بداند.

- از درخواست نیازمندان دلگیر نشود.

- از طلب علم در تمام عمر خسته نشود.

- تهی دستی در راه خدا را از ثروت، بیشتر دوست داشته باشد.

- ذلت در راه خدا را از عزت در مسیر دشمنان خدا بیشتر بخواهد.

- گمنامی برایش دلپذیرتر از شهرت باشد».

ص:۱۶۵

و سپس فرمودند:

«اما مورد دهم! چه دهمی!»

گفتند: «دهم چیست؟»

حضرت فرمودند: «هر کس را که دید، با خودش بگوید او از من بهتر و پرهیزکارتر است؛ زیرا که مردم دو دسته اند: دسته ای بهتر و باتقواتر و گروهی بدتر و پست تر از اویند؛ و او هر وقت بدتر را دید می گوید: شاید خوبی های این پنهان است و خوبی پنهان، بهتر است در حالی که خوبی من آشکار است و این برای من بد است؛ و هر وقت خوب تر را دید، در برابر او فروتنی کند تا مانند او شود و چون چنین کرد جایگاهش بلند، خوبی هایش دلنشین، نامش نیک و خودش، سرور مردمان روزگار خود خواهد شد!»(۱)

ص:۱۶۶

۱- . تحف العقول، ص ۸۰

اعمال شیعیان

در کنار حصار توس صدای ناله ای شنیدیم. نزدیک تر رفتیم. جنازه ای روی زمین بود و عده ای در اطراف جنازه شیون می کردند. امام رضا علیه السلام پیاده شدند، کمک کردند تا جنازه را برداشتند، به دنبال جنازه راه افتادند در حالی که خیلی ناراحت بودند و فرمودند: «ای موسی بن سیّار! هر کس در تشییع جنازه ی یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان پاک می شود گویی که تازه از مادر متولد شده است!»

جنازه را در خاک نهادند، دست مبارکشان را روی سینه ی مرده نهادند، اسم مرده را گفتند و فرمودند: «تو را به بهشت بشارت می دهم!»

گفتم: «آیا او را می شناختید؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «مگر نمی دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شب به دست ما می رسد و ما در برابر تقصیرهای آنان از خدا طلب آمرزش و از برای خوبی هایشان از خدا طلب اجر و پاداش می کنیم؟!»(۱)

ص:۱۶۷

۱- . المناقب، ج ۴، ص ۳۴۱

مسابقه

ص:۱۶۹

کتـاب دروازه ای به سوی گستره ی دانش و معرفت است و کتـابِ خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشـری است. همه ی دستاوردهای بشر در سراسر عمر جهان تا آن جا که قابل کتابت بوده است، در میان نوشته هایی است که انسان ها پدید آورده و می آورنـد. در این مجموعه ی بی نظیر، آموزش های آسـمانی و درس پیامبران به بشـر و دانش ها و شـناخت هایی است که سعادت بشـر بدون آگاهی از آن امکان پذیر نیست. کسـی که با این دنیای زیبا و زندگی بخش- دنیای کتاب- ارتباط ندارد، بی شک از مهم ترین دستاورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است.

مقام معظم رهبری "مدّ ظلّه العالی"

ص:۱۷۰

توضیحات شرکت در مسابقه:

- سوالات این مسابقه از کتاب "یک قمقمه دریا" نوشته ی محمد هادی زاهدی طرح شده است.

- مهلت تحویل یا ارسال پاسخنامه از تاریخ دریافت کتاب ۲۰ روز می باشد.

- اسامی برگزیدگان پایان هر ماه در سایت آستان قدس رضوی به آدرس: www.aqrazavi.org درج خواهد شد.

- شرکت کنندگان محترمی که از ۱۲ سوال به ۱۰ سوال پاسخ صحیح دهند در قرعه کشی شرکت داده می شوند.

- هزینه ی پست قبلاً پرداخت شده است و ارسال پاسخنامه، نیاز به الصاق تمبر ندارد.

توجه: فقط با ارائه ی مشخصات و آدرس کامل در قرعه کشی شرکت خواهید کرد.

نشانی تحویل یا ارسال پاسخنامه:

مشهد مقدس- حرم مطهر- صحن جامع رضوی- ضلع غربی- اداره ی امور فرهنگی- بخش مسابقات

تلفن تماس: ۲۰۰۲۵۶۹- ۰۵۱۱

ص:۱۷۱

سوالات تستی:

۱- کدام گزینه درباره ی امام رضا علیه السلام صحیح است؟

الف: در روز یازدهم ذی قعده سال ۱۴۸ ه.ق متولد شدند.

ب: ده سال از دوران امامت ایشان با هارون، پنج سال با امین و پنج سال نیز با مأمون مقارن بود.

ج: امام رضا علیه السلام ولایت عهدی مأمون را با اکراه و اجبار پذیرفتند.

د: همه ی موارد

۲- با انتخاب گزینه ی صحیح، این سخن امام رضا علیه السلام را کامل کنید.

«با بی میلی و زهد نسبت به دنیا، امیدوارم که از شر آن نجات یابم و با.................. امید به پاداش الهی بسته ام».

الف: پرهیز از حرام ب: تواضع و فروتنی

ج: عمل به واجبات د: عمل به مستحبات

ص:۱۷۲

۳- امام رضا علیه السلام برای پذیرش ولایت عهدی مأمون چه شرایطی گذاشتند؟

الف: کسی را عزل و نصب نکنند.

ب: رسم و روشی را تغییر ندهند.

ج: همه ی مردم اجازه ی ملاقات با امام رضا علیه السلام را داشته باشند.

د: الف و ب

۴-

در آیه ی "ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعیم" مقصود از "نعیم" چیست؟

الف: قرآن کریم

ب: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

ج: دوستی با اهل بیت علیهم السلام

د: فرزندان و اموال

ص:۱۷۳

۵- امام رضا علیه السلام فرزند خود؛ جوادالائمه علیه السلام را با کدام کنیه صدا می زدند؟

الف: ابوعبدالله

ب: ابومحمد

ج: ابوجعفر

د: ابوالقاسم

۶- «سفره ی غذا که آماده می شد، دستور می داد تمام خدمتکاران و غلامان سر سفره حاضر شوند». این فضیلت اخلاقی امام رضا علیه السلام توسط چه کسی روایت شده است؟

الف: اباصلت

ب: ابراهیم بن عباس

ج: یاسر خادم

د: ابی نصر بزنطی

۷- علت این که امام رضا علیه السلام در قادسیه از بزنطی خواستند اتاقی اجاره

ص:۱۷۴

کند که یک در آن به حیاط و در دیگر آن به بیرون باز شود، چه بود؟

الف: هوای تازه در اتاق جریان داشته باشد.

ب: مراجعه کنندگان بتوانند به راحتی رفت و آمد کنند.

ج: در صورت تهدید دشمن، امکان دفاع و مبارزه فراهم باشد.

د: افرادی که در حیاط هستند، سخنان امام رضا علیه السلام را بشنوند.

۸- «به زودی پاره ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد؛ هر مؤمنی او را زیارت کند، خدا بهشت را برایش واجب خواهد کرد». این سخن از کیست؟

الف: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

ب: امام حسن علیه السلام

ج: امام باقر علیه السلام

د: امام کاظم علیه السلام

۹- هر کس امام رضا علیه السلام را زیارت کند، حضرت در چه مواقعی نزد او آمده و یاری اش خواهند نمود؟

الف: هنگام دادن نامه ی اعمال به دست چپ و راست

ب: هنگام عبور از صراط و سنجش اعمال

ج: شب اول قبر و در عالم برزخ

د: الف و ب

۱۰- کسی که امام رضا علیه السلام را زیارت کند، خداوند ثواب چند حج و عمره را به او عطا می کند؟

الف: ده حج و عمره ی مقبوله

ب: صد حج و عمره ی مقبوله

ج: ده ها حج و عمره ی مقبوله

د: هزار حج و عمره ی مقبوله

ص:۱۷۶

سوالات تشریحی:

۱- سه مورد از سفارش های امام رضا علیه السلام به عبدالعظیم حسنی علیه السلام را بنویسید.

۲- پنج مورد از ویژگی ها و شرایط کامل شدن عقل انسان مسلمان را بنویسید.

ص:۱۷۷

مخاطب گرامی؛

امید است با انتقادها و پیشنهادهای ارزنده ی خود، ما را در ارائه ی خدمات بهتر یاری فرمایید!

تلفن تماس: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۹

ص:۱۷۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹